



میرزا کوچک جنگلی

حیدرخان فشتالی (دیلمانی)



سیاهکل باغ گازار شمیران
همان مرز یلان است و دلیران

سیاهکل چون گلی در سبزه زاران
سیاهکل شهر ما، داماد گیلان



ISBN 964287740-6



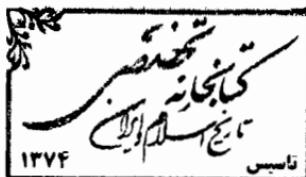
9 789642 877409

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

میرزا کوچک جنگلی

حیدرخان فشتالی (دیلمانی)

محمد اسماعیل عرفانی (برقی)



سرشناسه	: عرفانی، محمد اسماعیل.
عنوان و پدیدآورنده	: میرزا کوچک جنگلی و حیدرخان فشتالی / محمد اسماعیل عرفانی.
مشخصات نشر	: رشت: بلور، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری	: ۱۴۴ ص.
شابک	978-964-2877-40-9 :
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
موضوع	: میرزا کوچک‌خان، یونس بن میرزا بزرگ، ۱۲۹۸ - ۱۳۴۰ ق.
موضوع	: حیدرخان فشتالی، ۱۲۶۰.
موضوع	: ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ ق. جنبش‌ها و قیام‌ها.
DSR	: ۹۷۳/۴ ع ۹
ردیبندی کنگره	۹۵۵/۰۷۵۲۰۴۵ :
ردیبندی دیوبی	۱۱۰۶۲۹۴ :
شماره کتابخانه ملی	

میرزا کوچک جنگلی و حیدرخان فشتالی

نویسنده:	محمد اسماعیل عرفانی
ناشر:	انتشارات بلور
نوبت چاپ:	اول
تاریخ انتشار:	۱۳۸۶
امور فنی:	مؤسسه ساقی
چاپ و صحافی:	چاپ زیتون
شمارگان:	۵۰۰۰
قیمت:	۱۵۰۰ تومان

نشانی: رشت، خیابان امام خمینی، کوی آفغانرا جنب مسجد، انتشارات بلور
 تلفکن: ۰۱۳۱-۲۲۴۵۵۷۵
 معرفا: ۰۹۱۲۱۹۷۵۱۲۳

فهرست مطالب

۱۱.....	مقدمه
فصل اول:	
حیدر خان (اسب راهانی، فشتالی، دیلمانی) و قره خان	
۱۷.....	حیدر خان و قره خان
۱۸.....	جدائی میرزا کوچک و دکتر حشمت
۱۹.....	وقارخانم، زن مهربان و مهماندوست
۲۱.....	ورود میرزا کوچک خان به خطه سیاهکل و دیلمان

۲۲.....	قوای جنگل و اعزام نماینده به شرق گیلان.
۲۳.....	هیئت چهارنفری جنگل به سیاهکل و دیلمان
۲۴.....	حمله روسها به سیاهکل
۲۵.....	جلوگیری از دزدیهای حیدر خان و قره خان
۲۶.....	انتقام حیدر خان و قره خان از هیئت چهار نفره جنگل
۲۸.....	مشیرالمملک و شجاع الممالک.
۳۰.....	عروسوی هیبت خانم
۳۱.....	کشته شدن قره خان و پرسش نامدارخان
۳۳.....	ظلم و ستم حیدر خان
۳۴.....	حیدر خان انتقام می گیرد
۳۵.....	حمله قوای دولتی به فشتال
۳۷.....	تجمع دویاره حیدر خان و گروه باقی مانده مسلح
۳۸.....	آزادی هیبت خانم
۳۹.....	سرانجام حیدرخان
۴۹.....	تسویه حساب های شخصی
۴۱.....	رضاء تقوی و تقی باروت کوبی

فصل دوم

میرزا کوچک خان، الگوی مبارزه و جهاد

۴۴	جواب سید حسن مدرس راجع به قیام جنگلیها
۴۶	اولین عضویت میرزا کوچک خان
۴۹	تدريس و معلمی
۵۰	کوچک خان
۵۴	وصاف میرزا کوچک خان از زبان دکتر آقا خان
۵۵	اولین برخورد دشمن
۵۶	قیام میرزا کوچک جنگلی
۵۹	تمرین نظامی جنگلیها
۶۲	بازسازی نهضت جنگل
۶۴	انقلاب در روسيه
۶۹	ورود میرزا کوچک به رشت
۷۲	کودتای سرخ
۷۵	کودتای رضا خان
۷۷	آخرین نفرات جنگلیها
۷۸	کودتای جنگل (آخرین جلسه)
۸۷	ورود قواي دولتي به گيلان
۹۰	نفاق و اختلاف بين جنگلیها

۹۵.....	مقدمه صلح با قوای دولت
۹۶.....	اعدام دکتر حشمت
۹۷.....	مخالفین میرزا کوچک خان
۱۰۰.....	حفظ تمامیت ارضی ایران
۱۰۱.....	نامه میرزا کوچک خان در ارتباط با کمونیستهای رشت
۱۰۴.....	قسمتی از نامه میرزا کوچک خان در رابطه با اشخاص بی تعهد و فاسد
۱۰۶.....	نفاق رشید الملک خلخالی با میرزا کوچک خان
۱۰۹.....	آخرین نامه میرزا کوچک خان (امتحان دوستان بی وفا در موقع سخت)
۱۱۱.....	آخرین دیدار همسر
۱۱۴.....	داستان جدا کردن سر از بدن شهید میرزا کوچک خان
۱۲۱.....	سرنوشت سر میرزا کوچک خان
۱۲۳.....	آرمگاه میرزا کوچک خان
۱۲۴.....	حضور مجاهدین در ارتفاعات سیاهکل

فصل سوم

اسناد تاریخی

۱۲۹.....	سند اول(رفت و آمد نکردن با بالشویکها)
۱۲۹.....	سند دوم(جلوگیری از تجاوز بلشویکها)
۱۳۲.....	سند سوم(مواظب جاسوس باشید)
۱۳۳.....	سند چهارم(خارج کرد بلشویکها)

۱۳۳	سند پنجم(آزاد کردن قاصد)
۱۳۴	سند ششم(پیشرفت در امور مدرسه)
۱۳۴	سند هفتم(مطلوبه اعانه)
۱۳۴	سند هشتم(صورت اسمی مجاهدین)
۱۳۵	سند نهم(تهیه شال و تهیه لباس)
۱۳۶	سند دهم(احترام به صادق خان کوچکی)
۱۳۷	سند یازدهم(در تعقیب راپورت)
۱۳۸	سند دوازدهم(قرار ملاقات)
۱۳۸	سند سیزدهم(شرحی در خصوص دسته مجاهدین)
۱۳۹	سند چهاردهم(ارسال تفنگ و فشنگ)
۱۳۹	سند پانزدهم(روانه کردن حصیر)
۱۴۰	سند شانزدهم(فسنگ دادن به مأمورین)
۱۴۰	سند هفدهم(تفنگ کفایت می کند)
۱۴۱	سند هجدهم(کرايه اسبها را بپردازید)
۱۴۳	منابع

مقدمه

در کتابی نوشته شده بود که هیچ روایت مکتوبی از زندگی و مبارزات حیدرخان (اسبراهانی، فشتالی، دیلمانی) در دست نیست مگر قطعه عکسی که در چاپ چهارم کتاب (سردار جنگل) نوشته‌ی ابراهیم فخرائی از حیدرخان و دار و دسته اش در آن چاپ شده است و دیدار با میرزا کوچک که بعد از جدایی از دکتر حشمت با سختی زیاد با تعدادی از نیروهایش خود را به سر لیل رسانده است و با توجه به کتاب تاریخ انقلاب جنگل، میرزا می داند مناطق سیاهکل و دیلمان در دست حیدرخان و قره خان که با گروه بزرگ مسلح به دزدی و راهزنی مشغول هستند – قرار دارد.

حیدرخان و قره خان در دیدار خود در سر لیل لاهیجان با میرزا، می خواهند او را در مسیر نواحی سیاهکل و دیلمان و رسیدن به امامزاده هاشم کمک کنند ولی میرزا کوچک برای آنها شرطی می گذارد که دیگر نباید دزدی کنند. ضرب المثلی است که دم سگ را هفت سال قالب بستند اما پس از بازگردان به همان شکل اول برگشت.

مگر حیدرخان از اسلام و اخلاق بُوی برده است؛ او تمام زندگی خود را به مردم آزاری و تصفیه حسابهای شخصی و شکار خوک گذرانده و پایبند به اخلاق نیست تا بتواند روی حرف خود بایستد و به قولش عمل کند.

باز هم در همان کتاب نوشته شده بود، در تابستان ۱۳۴۸ که بیست و دو ساله بودم و مرتب کتاب می خواندم، پنجشنبه روزی خسرو گلسرخی با یکی از دوستانش که سیاهکلی بود به سیاهکل آمده بود آنها به سراغ من آمدند و خسرو آمده بود تا درباره قیام حیدرخان تحقیق کند. به او گفتم هر آنچه که من می دانم روایت های ضد و نقیص و شفاهی مردم است که هیچ سرانجامی ندارد. خود من هم هنوز جرأت نکرده ام دست به قلم ببرم و خسرو دست خالی به قزوین برگشت.

خسرو گلسرخی شخصی بود با افکار مادی گرایانه و کمونیستی و اصلاً به خدا اعتقاد نداشت او دنبال نقش حیدرخان در سیاهکل و دیلمان آمده و شنیده بود که حیدرخان افکار مادی گرایانه داشت و از طرفی هنوز نا امنیهای حیدرخان در افکار مردم وجود دارد که از پدر بزرگ و مادر بزرگ خود شنیده اند؛ تجاوز به مال، اموال و ناموس در زمان حیدرخان به وسیله‌ی دار و دسته اش بیداد می کرد. مسلماً مردم و نسل های بعد از حیدرخان تا چندین نسل قبول نخواهند کرد که حرکت او را به عنوان یک جنبش انقلابی بدانند و

خیلی ها سعی کرده اند به دروغ حیدرخان را یک انقلابی و دوستدار میرزا کوچک خان قلمداد کنند و او را یک آزادیخواه و شهید معرفی نمایند - این یک فکر باطل است و نباید توسعه پیدا کند - اسناد و مدارک و شاهدان عینی همه دال بر ظلم و جنایت حیدرخان و دار و دسته اش می باشد او نه طرفدار میرزا بود و نه آزادیخواه، بلکه خوش گذران مادیگرا که حتی نوامیس مردم نمی توانست از ترس اینها در بیرون آفتابی بشوند، هرچه را دوست داشتند با زور اسلحه به دست می آوردنند.

حیدرخان، قره خان و دار و دسته و گروه مسلح اش، طرفداران میرزا کوچک را در مناطق سیاهکل و دیلمان خون به جگر کردند و از دست شان خون و دل حوردنده هر کسی به هیئت جنگل کمک و همکاری می کرد تنبیه می شد در بین راه دیارجان و مربوهیئت جنگل را محاصره کرده و اسلحه و اسبهایشان را گرفتند و آنها را پیاده نموده و در مربو چند شبانه روز محبوس وزندانی کردند پولشان را گرفتند و دیگر مردم از ترس جرأت نکردند به هیئت جنگل نزدیک شوند چون مورد بازخواست قرار می گرفتند و مال و اموال آنها ثبت و ضبط می شد. این کتاب برای آگاهی بیشتر مردم با توجه به اسناد و مدارک نوشته شده است تا آیندگان با دروغهای ظاهر فریب، گول نخورند و بتوانند راه ثواب را از ناثواب، درست را از نادرست و راه بد را از راه خوب باز شناسند و با آگاهی و شناخت طی طریق نمایند. انتخاب یک

الگوی خوب و اسوه، هنری است که بعد از رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) در هر زمانی به مردان خدا تعلق می‌گیرد که الگوی دوره حیدرخان، میرزا کوچک جنگلی بوده است و تمام گیلان او را به عنوان رهبر اسلامی و روحانی مبارز در برابر متجاوزین انگلیس و روسیه و مزدوران داخلی آنها از جمله رضاخان، می‌شناختند و اطاعت می‌کردند.

محمد اسماعیل عرفانی(برقی)

بهار ۱۳۸۶

فصل اول

حیدرخان(اسپراهانی، فشتالی، دیلمانی)

و قرهخان



حیدرخان (اسپراهانی، فشتالی، دیلمانی)

حیدرخان و قرهخان

حیدر در دهکده ای به نام اسب راهان در سال ۱۲۶۰ به دنیا آمد. پدرش آدینه و مادرش سکینه دو فرزند دیگر به نام های قره و جواد داشته اند. حیدر و برادران او در حدود سالهای ۱۲۹۰ قدرت گرفتند. قره خان برادر بزرگتر و جواد برادر کوچکتر حیدر خان بوده اند. مقر حکومت حیدر خان در فشتال بود او از یک طرف تا نواحی رانکوه و از طرف دیگر تا نواحی عمارلو فرمانروائی می کرد. مشیرالممالک (پسر حبیب الله خان پسر ابوالفتح خان پسر ابوالقاسم خان و پسر محمد رضا خان است). محمد رضا خان در زمان سلطنت فتحعلی شاه حاکم دیلمان بود و از آن پس حکومت آن منطقه در خانواده او موروثی شد. وی و حسین قلی خان از خوانین بزرگ سیاهکل، هر دو نفر در فرمان و همراه حیدرخان بودند و با وی همکاری می کردند. حیدر خان و قره خان هر دو نفر در زمان مشروطه موقعی که مجاهدین برای تصرف تهران از رشت حرکت

کرده بودند جز و دسته‌ی میرزا کوچک خان بودند و در جنگل پل انبوه شرکت داشتند. این دو بعدها کار خود را با یک گروه کوچک مسلح آغاز کردند. حیدر خان از این موقعیت خودسوء استفاده نموده و با تشکیل یک گروه مسلح ۲۵۰ نفری به راهزنی و دزدی و چپاول مشغول شد.

لازم به ذکر است که حیدرخان و برادرش قره خان، اصلاً سواد خواندن و نوشتن نداشتند.

جدائی میرزا کوچک و دکتر حشمت

بعد از آن که دکتر حشمت با عده‌ی دویست نفری به سمت خرم آباد رفت و به نصایح مشفقانه‌ی میرزا گوش فرا نداد و فریفته‌ی اظهارات عمال دولت گردید و در حقیقت تحت تأثیر بعضی رفقاء جبون و بی اراده خود واقع شد. میرزا نیز با همراهان خود که ۳۴ نفر بودند به قصد حرکت به سمت فومن از کوههای تنکابن سرازیر شدند و به راهنمایی امیر خان که از طرف ساعدالدوله به عنوان راهنمای نزد آنها آمده و قول داده بود آنان را از بیراهه به مقصد برساند به راه افتادند و بین راه به خاطر مشکوک شدن و دنبال کردن مأمورین و فرازها، جمعیت یاران میرزا به ۸ نفر تقلیل یافت که از زیلده ترین نیروهایی بودند که او را یاری و همراهی می‌کردند از آن‌ها جدا و به مکان و عده داده شده حرکت کردند.

وقار خانم، زن مهربان و مهماندوست

پس از طی چند فرسخ خانه‌هایی از دور نمایان شد که در بالای کوه ساخته بودند با نزدیک شدن به آنها، خانمی به سوی ما آمد و خود را معرفی کرد، اسمش وقار بود و پنجاه ساله به نظرمی رسید، بلند قامت، چهارشانه و لباس بلند گالشی در بر داشت و از سیمای موقر او معلوم بود که یکی از زنهای محترم آن محل است، به عادت محلی سلام کرد. فوق العاده اظهار محبت و مهربانی نمود از او یک نفر بلد خواستیم که ما را از کوههای رانکوه عبور دهد. گفت شما بسیار خسته هستید بهتر است یکی دو روز در اینجا توقف کرده اندکی استراحت کنید در ضمن من به شخصه از وضعیت راهها تحقیق کامل به عمل آورده ام پس از حصول اطمینان یک نفر تعیین می کنم که شما را تا هر کجا که بتواند راهنمائی کند در ضمن غذای لذیذی برای ما آورد.

خلاصه دو سه روز آنجا ماندیم واستراحت کامل کردیم و از خدمات خانم مهربان (خانم مذکور، خاله شیخ حسن فداکار رانکوهی و مشارالیه از کارکنان جنگل پس از ختم انقلاب گیلان از طرف دولت در رشت سمت مدعی العمومی داشت. از آن پس سالها به شغل وکالت دادگستری در تهران امرار معاش می کرد و اخیراً وفات یافت. وی مردی متدين، درستکار و با حرارت بود). در نهایت تشکر و خدا

حافظی نمودیم. وقار خانم موقع حرکت ما، یک نفر بلد را با طفل ۱۴ یا ۱۵ ساله اش همراه ما روانه نمود که ما را تا سر لیل (از دهات کوهستانی لاهیجان) همراهی کردند. من آهسته علت فرستادن پسر را همراه بلد از وقارخانم پرسیدم و ایشان جواب دادند اگر بلد فکر فرار داشت به خاطر پرسش نتواند این کار را انجام دهد و ما فکر، شجاعت و تیزهوشی وی را تحسین نمودیم.



میرزا کوچکخان

ورود میرزا کوچک خان به خطه سیاهکل و دیلمان

بعد از سه شب راه پیمایی به سرلیل رسیدیم زمانی که میرزا کوچک خان می خواست از رانکوه به دیلمان، سیاهکل (خرارور) سپید رود واز آنجا به امام زاده هاشم برود قاصدی به دنبال حیدر خان و قره خان فرستاد و متوجه شد که به قصد دستبرد به بلور دکان (از قراء رانکوه) به این سمت آمده اند. آن ها حاضر شدند که تا سپیدرود میرزا را همراهی و راه بلد باشند. مرحوم میرزا کوچک خان از همراهی آنان تشکر کرد و چون از قصد دزدی این دو برادر خبر داشت گفت فقط به یک شرط حاضر است این خدمت را قبول نماید:

پرسیدند شرط چیست؟

اظهار کرد، دزدی نکردن.

قبول کردند و قول دادند از این پس گرد دزدی نگردند. در اینجا بلد یا راهنمای و پسر وقارخانم را مرخص کردند. از سر لیل حرکت کردیم و بعد از سه شب شبانه روز به دیلمان رسیدیم و در خانه‌ی حیدر خان فرود آمدیم یک شب هم آنجا استراحت کردیم و بعد به طرف سپید رود روانه شدیم، در همان نزدیکی ها بعد از تحقیقاتی که از وضع جاده به عمل آمد معلوم گردید آنچه قایق و ناو و کرجی از رودبار تا کیسم در امتداد سپید رود بود مأمورین و قزاقها همه را از رودخانه بیرون کشیده اند تا آنکه ما نتوانیم از سفید رود عبور نمائیم.

آب هم به قدری زیاد بود که گذشتن از آن بسیار مشکل و خطر ناک بود. ناچار یکی دو شب در جنگل خرارود - که از روستاهای سیاهکل و در نزدیکی سفید رود واقع است - توقف کردیم. تا آنکه حیدر خان از قریه‌ی شیر بیجار یک نفر شنا گر ماهر پیدا کرد و نزد ما آورد. وی تعهد کرد شبانه مارا از آب بگذراند و به تعهد خود نیز عمل نمود اما چیزی نمانده بود که همه غرق شویم و به زحمت از آب گذشتم و به بستر رود خانه و به جلگه امام زاده هاشم رسیدیم.

قوای جنگل و اعزام نماینده به شرق گیلان

قوای جنگل خیلی زود (اعزام نماینده به صفحات شرقی مراجعت و آن نواحی کما کان به انقلابیون واگذار گردید) ولی نارضایتی باقی ماند حتی دسته‌هایی از انقلابیون سابق مانند قره خان، حیدر خان (که به دزدی و چپاول و غارت دست زده بودند). و مشیر الممالک که یکی از خوانین دیلمان و سیاهکل بود پس از مراجعت قوای جنگل مصمم شدند (با استفاده از زمان و موقعیت) از انقلابیون کناره گیری نمایند و روی این تصمیم شرحی به میرزا نوشته و تقاضا کردند به خدمت جنگل پذیرفته شوند و در صورت امتناع به طرف قراقها که آنوقت در بیلاق و دیلمان بودند خواهند رفت. میرزا ناچار شد به این تقاضا ترتیب اثر دهد زیرا اگر قبول نمی‌کرد یک عده مسلح در حدود ۲۵۰ نفر را از دست می‌داد و هیئتی مرکب از چهار

نفر تحت ریاست میرزا محسن نجم آبادی که سابقه درخششانی در مشروطیت ایران داشت و به راهنمائی میرزا علی آقا دیلمی که یکی از آزادیخواهان بنام جنگل بود معین شدند تا به حدود دیلمان رفته و این قوه را در دست گرفته تشکیلاتی در آن حدود ترتیب بدهند: با بودن کمیته پنج نفری، این اقدام البته درست نبود و به مخالفین فرصت می داد یک بار دیگر میرزا را به خیانت متهم نمایند.

ولی از طرف دیگر عدم قبول جنگل باعث می شد نفرات قابل توجهی که به تمام اوضاع محلی آشنا بودند به طرف قزاقها بروند و به این وسیله جناح چپ انقلابیون را در معرض تهدید و تزلزل قرار دهند.

هیئت چهار نفری جنگل به سیاهکل و دیلمان

هیئت چهار نفری با ۵ یا ۶ نفر تفنگچی از شفت مخفیانه به طرف سفیدرود رفته واز آنجا شبانه از راه خرارود به سیاهکل، که در آن وقت مرکز گروههای دیلمانی بود، وارد شدند. این هیئت مخصوصاً دستور داشت که از آشکار شدن خود داری کند و تا حد امکان به تکمیل تشکیلات پرداخته وقتی کاملاً مجهر گردید آنوقت علنی گردد. ولی حیدر خان و قره خان برای آنکه آزادانه در آن نواحی حکمرانی داشته و با دشمنان محلی تصفیه حساب کنند. موقع را مناسب تشخیص داده و بدون مشورت با اعضاء هیئت و در همان روز

ورود، اعلان استقلال داده و به لاهیجان که آنوقت در تحت اداره بشویکها و مرکز صفحات شرقی گیلان بود عدم اطاعت خود را اعلام کردند. و مشیرالممالک را به حکومت سیاهکل انتخاب و شروع به وصول مالیات نمودند و در حقیقت در سیاهکل و دیلمان یک دسته مستقل تازه تشکیل شد که با افکار خوانین دیلمان و پشتیبانی ۲۵۰ نفر افراد مسلح حیدر خان و قره خان و مشیرالممالک اداره می شد.

حمله روس‌ها به سیاهکل

شاید پنج روز طول نکشد که از طرف روسها گروه مختلفی از کرد و ترک و روس و غیره به سیاهکل حمله بردن. یک روز اذان صبح در حالی که هوا به شدت سرد و برف کمی باریده و اوایل بهمن ماه بود (سال ۱۲۹۹ هجری شمسی) سیاهکل را محاصره کردند، پس از سه ساعت جنگ، قوای دیلمانی‌ها شکست خورده و به طرف کوههای دیلمان متواری شدند.

بleshويكها پس از تصرف سیاهکل از تعقیب اين قوه منصرف و بيلاق را برای آنها باقی گذاشتند. عده مزبور که پس از شکست از ۲۵۰ نفر به ۹۰ نفر تقليل يافته بودند ناچار در کوههای دیلمان و رانکوه از جانی به جای دیگر رهسپار می شدند و از توقف در يك نقطه احتراز داشتند.



حیدرخان و همدستانش (۱۳۰۶ خورشیدی)

جلوگیری از دزدی‌های حیدرخان و قره‌خان

برای جلوگیری از دزدی‌های حیدرخان و قره‌خان این بار هیشت چهارنفری اغلب اوقات خود را صرف این نود نفر نمودند تا از افسار گسیختگی آنان به هر طریق جلوگیری کنند با این وصف به مردم و اهالی تعدی می‌شد. در عین حال شهرت یافته بود که جنگلیهای صفحات شرقی گیلان دست یافته اند و بسیاری از مردم که در آن اوقات برای تجارت و عبور و مرور از خط لاهیجان و لنگرود واز نواحی بیلاقی رانکوه و دیلمان به تهران رفت و آمد می‌کردند از این خبر خوشحال شدند اگر چه چند دفعه به اموال آنان دستبرد زده شد ولی هر دفعه مال مسروقه کشف و به صاحب مال مسترد گردید و

رضای خاطر مردم به عمل آمد، در ضمن جناح چپ انقلابیون که مورد تهدید قزاقان قرار گرفته بود تا اندازه‌ای محفوظ ماند. هیئت چهارنفری کاملاً مواطن بود که از کسی چیزی گرفته نشود و مخارج عده را نیز از طریق اعانه که ازثروتمندان محل دریافت می‌کرد تأمین می‌نمود و چون عده کم بود و دائماً از محلی به محل دیگر می‌رفتند و در حقیقت یک دسته سیار محسوب می‌شدند لذا به مردم فشار وارد نمی‌شد و این سیر حرکت سنگینی مخارج آنها را از دوش یک عده و یا یک محل برداشته و به طور یکسان به اهالی تمام آن صفحات تحمیل می‌نمود و در نتیجه تا اندازه‌ای رضایت مردم جلب می‌شد و از طرفی عده‌ای از اهالی، چه از تهران و چه از نواحی قشلاقی لاهیجان و لنگرود و روودسر به جهت از دست دادن اموال خود که در بین راه به دست افراد مسلح متواری (که اغلب از قوم و خویش و رفقاء قره خان و حیدر خان بودند) سرقت شده بود به دنبال فرصت می‌گشتند تا انتقام خود را از اشخاصی که آزادی عمل را از آنان سلب کرده بودند بگیرند. جنگل نیز نمی‌توانست نه از هیئت نفر و نه از حیث اسلحه به هیئت اعزامی خود کمک کند. کم کم کار به جاهای باریک رسید زیرا سرقت علنی شده بود.

انتقام حیدرخان و قره خان از هیئت چهار نفره جنگل
بالاخره کار مجادله هیئت جنگل و نفرات مسلح رو به تشدید رفت.

یکی از نمایندگان، وثوق عسکری اهل اشکور بود و در آنجا نفوذ داشت وی ناچار تعهد نمود با پنج نفر افراد مسلحی که از جنگل آمده بودند به محل ییلاقی خود شوئیل رفته و برای ایجاد تشكیلات تازه و پذیرائی دو سه نفر رفقاء جنگلی دیگر که به زودی باید زمام این عده را رها کرده و آنها را به حال خود بگذارند مقدماتی تهیه کند. وثوق رفت، بعد از چند روز سه نفر دیگر به راهنمائی میرزا علی دیلمی که یکی دیگر از نمایندگان بود و آشنائی کامل به حدود دیلمان و رانکوه و تنکابن داشت با دو نفر مسلح که از بستگان دیلمی بودند بدون آنکه کلمه ای به حیدر خان و قره خان بگویند راه شوئیل را در پیش گرفتند. هنوز دو فرسخ نرفته بودند که در وسط کوه بین مریبو و دیار جان (از نواحی ییلاقی رانکوه) با حمله‌ی حیدر خان و ۲۵ نفر سوار مسلح مواجه گردیدند. موقع آن رسیده بود که هیئت اعزامی جنگل به تلافی اصول سخت گیری و انضباطی که اصرار داشت درباره یک عده افراد افسار گسیخته اعمال کند در معرض انتقام واقع شود. حیدر خان با افراد مسلح، ابتدا آنها را از اسب پائین کشیده و پیاده به دیار جان فرستادند، سپس مورد تهدید سخت قره خان و افراد تحت اختیار او قرار گرفتند و دو روز و دو شب محبوس ماندند و بالاخره توافق شد که سمت شوئیل بروند مشروط بر اینکه هر چه پول در اختیار دارند برای مخارج افراد تحويل این دو برادر بدهنند. و آنها نیز با گذشتن از پول، جان خود را خریدند.

مشیرالممالک و شجاعالممالک

از طرفی دولت یعنی رضا خان با مشیرالممالک حاکم سیاهکل و شجاعالممالک حاکم دیلمان که در خرارود مقر حکومتی داشت (و تا به امروز باغ و خانه اش موجود است زمستان و پائیز را در خرارود و بهار و تابستان را در دیلمان زندگی می کرد) ارتباط برقرار کرد و خواستار همکاری در زمینه بر چیدن یا گیان در این منطقه را شد، آنها هم اعلام آمادگی کردند و بین مشیرالممالک و شجاعالممالک اولین جرقه اختلاف زده شد.

حیدر البته به مشیرالممالک حاکم دولتی سیاهکل هم بی اعتمانی نمی کرد. البته تدبیر مشیرالممالک کار ساز نشده بود او حیدر خان را به منزلش در سیاهکل فرا خواند و از او خواهش کرد اسلحه را زمین بگذارد. اگر هم خیلی به اسلحه علاقمند است، بباید امنیه یشود و زیر نظر نور محمد خان سروان، رئیس پاسگاه سیاهکل بماند که حیدرخان در پاسخ گفته بود: «بیایم اینجا نگهبانی بدھیم تا آقایان راحت تر کنار خانمهایشان بخوابند».

مشیرالممالک گفته بود: «من به تو نصیحت می کنم اوضاع ایران و جهان بشدت عوض شده است. این حکومت جدید با حکومت قاجارها تفاوت بسیار دارد. می خواهند مدرسه بسازند دانشگاه بسازند، راه آهن و پل بسازند. می گویند این کارها را فقط می توان

در آرامش انجام داد. از این بساطی که آدمهایی چون شما علم کرده اید، بدشان می‌آید. اینجا در فشتال توهستی، آن طرف تردر دیلمان رضا تقی، تفنگ به بغل گرفته تقی باروت کوبی هم آنطرف تر منم منم می‌کند. این که نمی‌شود حیدر»، مشیرالممالک به حیدر می‌گوید بعد درگیر می‌شوید.



مشیرالممالک آخرین حکمران سیاهکل و دیلمان در اواخر دوره قاجار که پس از ایشان سیاهکل و دیلمان تحت حکومت ولایتی در آمد.

حیدر می گوید: «به درک درگیر می شویم. می کشیم، کشته می شویم. زندگی همین است مشیرالممالک، هر کس یک جورش را انتخاب می کند یعنی من راهی دیگر برای خود صلاح نمی دانم. یک عمر این طوری زندگی کرده ام حالا بیایم دوباره در فرمان امنیه باشم». مشیرالممالک سعی خود را کرد ولی نتوانست اورا تحت فرمان خود بیاورد حیدر خان و قره خان به دزدی و چپاول عادت کرده بودند و می خواستند بر منطقه حکومت کنند و به تصفیه حسابهای شخصی ادامه بدهند.

عروسوی هیبت خانم

خاطر خواهی هیبت و صفر در یک عروسی در موشا آغاز شد. حیدر خان با دار و دسته اش که همه مسلح بودند، مهمانان عروسی بودند. هیبت هم از زادگاهش ((چوشل)) با فامیلش به عروسی آمده بود او هفده سال داشت و بیشتر دنبال ماجراجوئی و کارهای مردانه بود تا زنانه. هیبت عاشق تفنگ، فشنگ و سوارکاری بود. و از فشتال با حیدر خان برادر زاده اش صفر خان، هم به موشا آمده بود و هیبت با دیدن صفر عاشق وی می شود. «هیبت گفته بود می خواهم زنت بشوم تا مدام در رکابت باشم، نگهبانیت باشم. یک روز این زندگی را بی تو نمی خواهم و می خواهم فقط در کنار تو باشم و بمیرم». پس عروسی چند هفته بعد به راه افتاد و عروس را مردان و زنان بیش از

بیست آبادی از چوشل تا فشتال، ناباورانه تماشا کردند که سوار بر اسب بود با تفنگ بر دوش و قطار فشنگ بر کمر. این زن جسور همراه شوهرش صفر خان، حیدر خان و قره خان در دزدی، چپاول، تجاوز و دستبرد همکاری داشت و خود را به این کار عادت داده بود. تا جایی که احساس غرور می کرد که تفنگ دارد و می تواند بجنگد و بکشد و پیروز شود. او با یک دزد و غارتگر ازدواج کرد و با یک دزد زندگی کرد و در نهایت بخاطر کارهای زشتیش توبه کرد و به محل خود موشا پناه برد و تا آخر عمر در آنجا ماند و به خاطر، خاطرات بدی که داشت تا زمان مرگش، هرگز به فشتال نرفت. او دختر آقاجان از تیره گالش های دیلمان (درکی) بود که در بهار و تابستان به چوپان سرائی به نام ((کلاچ خانی)) در بخش کوهستانی دیلمان کوچ می کردند و نیم دیگر سال را در روستای نیاول می گذراندند.

بیست در تیر اندازی و سوار کاری مهارت داشت. قدرتش در رویاروئی با حوادث جنگی او را به صورت زنی بی عاطفه و سخت دل در آورده بود.

کشته شدن قره خان و پرسش نامدار خان

دستور برچیدن حکومت حیدر خان در سال ۱۳۰۷ هـ. ش. و از طرف حکومت مرکزی صادر شد. این امر باعث شد که شجاعالممالک با دولت مرکزی اعلام همکاری کند و اولین اقدام وی با

هنگ رشت برای دستگیری قره خان و پسرش نامدار خان بود او به همراه عده‌ای از طرفداران خود به سوی خانه ییلاقی قره خان در آسیابر حمله برد تا آنها را دستگیر کند آنها در دفاع از خود در برابر شجاع‌الممالک واکنش نشان می‌دهند و تسلیم نمی‌شوند در نتیجه قره خان و پسرش وعده‌ای از همراهانش کشته می‌شوند در این ماجرا کدخدا حسین آسیابری که در نزدیکی منزل قره خان مسکن داشت به کمک و همراهی وی شتافت ولی او نیز مغلوب شد.

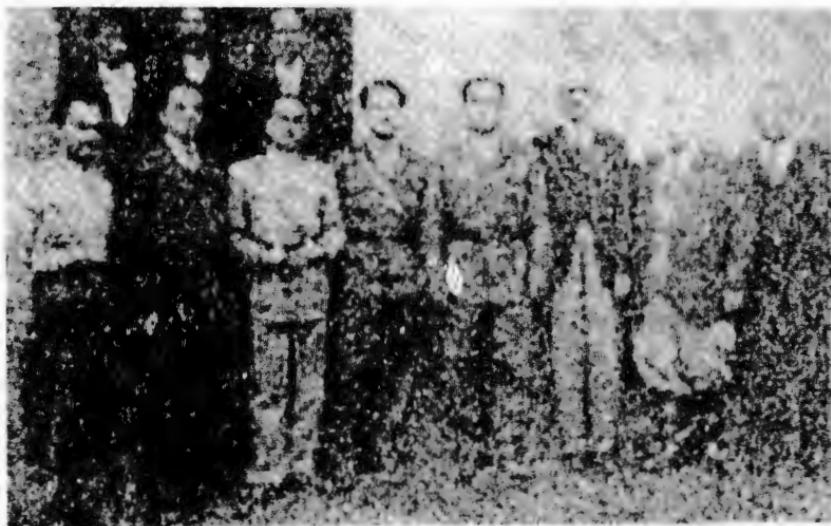
وقتی حیدر خان از قتل برادر و برادرزاده اش مطلع شد به قصد انتقام، فوری از فشتال به آسیابر رفت و در آنجا اطلاع یافت که قاتلین از طرف شجاع‌الممالک تحریک شده‌اند در همان روز ورودش کشته‌های برادر و برادرزاده اش را در تالشکول دیلمان دفن می‌کردند می‌گویند. «وقتی حیدر خان با دسته اش به تالشکول آمد، کسی بالای قبر قره خان تلقین می‌خواند، دستهایش از ترس می‌لرزید چون از ظلم و ستم حیدر خان خبر داشت. پس از خاک سپاری حیدر خان چنگ در خاک برادرش کرد و فریادزد: به این خاک ات قسم می‌خورم قره انتقام خون تو و نامدار را از شجاع‌الممالک بگیرم».

پس از آنکه دو روز از مراسم خاکسپاری گذشت وقتی حیدر به فشتال باز می‌گشت سر راه حوالی چلمه رو با برادر شجاع‌الممالک روبرو شد که به ییلاق می‌رفت. حیدر ابتدا او را به ضرب گلوه کشت و سپس پوست سرشن را کند. پس از آن منزل برادر ضارب را در خرارود به آتش کشید.

ظلم و ستم حیدرخان

حیدر خان آدم زور گویی بود و با ج خواهی و با جگیری می‌کرد، تابع هیچ قانونی نبود، اگر دلباخته دختری یا زنی می‌شد به زور او را تصاحب می‌کرد یک بار دختری را ماهها از ترس حیدر خان در پشت بام خانه پنهان کردند. آدم بد چشم و بد زبانی بود رعایت نوامیس مردم را نمی‌کرد. تفنگ داشت و ظلم می‌کرد و هر چه را می‌خواست ولو به زور به دست می‌آورد.

میرزا کوچک خان، شخصیت حیدرخان را نمی‌پستنید و توجهی به او نداشت. از ترس حیدر خان و اطرافیانش هیچ دختر یا زنی نمی‌توانست شبانه از خانه بیرون بیاید، یا روی ایوان آمده و رفع نیاز کند او را به زور می‌بردند. صفرخان از فردی که طلب داشته، گوشتش را کوله و تیکه می‌گرفته و به زور به او می‌داده است تا اینکه او مرد. هر وقت شخصی با زن یا دخترش برای شکایت و دادخواهی و دادرسی پیش حیدر خان و قره خان می‌رفت اگر خوشش می‌آمد به زور صاحب می‌شدند و دختر و همسر را از پدرش یا شوهرش می‌گرفتند و در موقع دزدی اسب و قاطر را بر عکس نعل می‌کردند تا جستجوگران به اشتباه بیفتدند. زمانی که در دهات یا روستاهای لاهیجان دزدی می‌کردند برای خودشان غاری داشتند که در آنجا پول و اموال دزدی را تقسیم می‌کردند.



گردانندگان سیاهکل (۱۳۲۵ خورشیدی)

از راست: ابراهیم خان پرتوى، علیقلی خان پرتوى، شجاع الممالک

حیدرخان انتقام می‌گیرد

حیدر خان به همراه یارانش پس از کشته شدن قره خان به انتقام خون برادرش، برادر شجاع الممالک، حاجی خان را به ضرب گلوله به قتل رسانید و پوست سرش را کند، سپس در یکی از روزهای ماه مرداد به دیلمان، اسپیلی و سیاهکل هجوم آورد. خانه‌ها، مغازه‌ها، اموال و احشام را به آتش کشید و اشیاء قیمتی قابل حمل را با خود یغما برد و هر که مقاومت می‌کرد می‌کشت او و یارانش با این اعمال شنیع روی قوم مغول را سفید کردند یعنی آتش زدند، کشتند و بردنده.

در کشتن افراد مغزشان را هدف می‌گرفتند و متلاشی می‌کردند تا ترس ایجاد کنند و از آن‌ها حساب ببرند. امنیه‌های نور محمد خان سروان و خود نورمحمد جرأت نکردند از پاسگاه خارج شوند چون در برابر حیدر خان با آن‌همه نیروی مسلح و شرور که جزکشتن چیزی نمی‌دانستند پنهان شدند مدتی هم پاسگاه سیاهکل توسط حیدر خان محاصره شد ولی ترس از نیروهای دولتی لاهیجان که به احتمال زیاد به پشتیبانی نیروهای خود مقابله خواهند کرد از ادامه‌ی محاصره دست کشید و به سوی فشتال مقر حکومتی خود رفت. از این تاریخ به بعد امنیت را بر مردم تنگ کرد او و یارانش با قساوت قلب، شرارت و ظلم و ستم کار را به حد اعلاء رسانیدند تا جایی که زن، بچه، مال و اموال مردم در غارت و ناامنی قرار گرفت و همه مردم خواستار برگشتن هیئت جنگل و سر کوبی حیدر خان از طرف میرزا جنگلی شدند ولی متأسفانه کار به جایی رسیده بود که هیئت چهار نفره جنگل توسط حیدرخان خلع سلاح، محبوس و پیاده به شوئیل فرستاده شدند و جنگلیها هم در مبارزه با انگلیس و روسیه و مزدوران داخلی از جمله رضاخان ضعیف شده بودند؛ نه وقتی را داشتند و نه توانش را.

حمله قوای دولتی به فشتال

مشیرالممالک حاکم سیاهکل و حسین قلی خان از متولیان و اربابان سیاهکل به همراه شجاع الممالک و جمعیت کثیری از مردم

آسیابر، دیلمان، اسپیلی و سیاهکل از مقامات دولتی و حاکم مرکزی درخواست رسیدگی به شکایات از دست حیدر خان و همراهان شرور و مسلح اورا نمودند و به مقامات نظامی متولّ شدند.

در تابستان سال ۱۳۰۷ ه. ش سربازان و نیروهای دولتی در تعقیب حیدر خان، خانه اش را در طالشکول (یکی از روستاهای دیلمان) محاصره می‌کنند و تمام اموال حیدر خان را بین خودشان تقسیم می‌کنند و در پائیز سال ۱۳۰۸ مأمورین دولتی در یک ستون از نظامیان و سربازان برای دستگیری حیدر خان و همفکران او به سوی فشتال راه افتادند در یک لشکر کشی حساب شده فشتال از غرب و شرق، از سیاهکل و از تازه آباد (دوست لات) توسط قوای دولتی محاصره شد. پس از درگیری و رویاروئی قزاقان با حیدر و افراد او در مقاومت کوتاهی، چند تن از جمله برادرزاده حیدر خان یعنی صفر خان کشته شدند و عده‌ای نیز دستگیر گردیدند. تعدادی از افراد دستگیر شده در رشت اعدام شدند و در همان روز دستگیری، دو نفرشان در حیاط دارالحکومه سیاهکل که بعد‌ها به حیاط مدرسه مشیر معروف شد، تیر باران شدند تا سال ۱۳۵۵ درختان آزادی که اعدامیها را بر آن می‌آویختند و همچنین میخ‌های آهنین که در فاصله‌ی سه و نیم متری از زمین در تنه درختان جهت اعدام فرو کرده بودند وجود داشت.

تجمع دوباره حیدر خان و گروه باقی مانده مسلح

حیدرخان، صفائی، نوروز و هیبت خانم از معركه جنگ با قواي دولتي فرار كردند و توانيستند خود را به اسب راهان برسانند و با پيوستان نيروهای باقی مانده و جمع آوري آنها، گروه مسلح کوچکی را تشکيل بدھند. هييت خانم به انتقام خون شوهرش، لباس مردانه مى پوشيد و تفنگ بر دوش با دار و دسته حيدر خان همراه مى شد.

حیدرخان تا پائيز سال ۱۳۰۸ که فشتال محاصره و حکومت او بر چيده شد حدود نوزده سال حکومت کرد و طی اين مدت در سيکاش، چالشم، ملکرود و کاشکي سياهكل دسته حيدرخان ايجاد نامني کرده و دزدي، غارت، ظلم، ستم و تجاوز زياد شده بود.

حدود شش ماه بعد در اول بهار ۱۳۰۹ قواي دولتي و حکومتی، حيدر و افرادش را تعقيب كردند، مردم با امنيه ها همكاری و عرصه را بر دسته و گروه حيدر خان تنگ نمودند؛ ديگر تاب تحمل بر حيدر خان تمام شده بود و فرار را بر قرار ترجيح داد. اولين کاري که حيدر خان کرد با «نوروز» از منطقه بيرون رفتند و به سوي سياهكل رود کلاچاي و چالوس پناهنه شدند. طي در گيري امنيه ها و مردم با گروه کوچک مسلح حيدر خان، هييت خانم و صفائی دستگير و عده اي کشته و بقиеه متواری می شوند. صفائی در سياهكل اعدام و هييت خانم رهسپار زندان گردید اما توانيست از غفلت نگهبانان استفاده کرده

فرار کند و به سوی چوشل برود که دوباره با همکاری مردم و امنیه‌ها هیبت را دستگیر نموده و روانه لاهیجان کردند، خبر دستگیری حیدر به گوشش رسید و دیگر همه چیز پایان یافته بود.

آزادی هیبت خانم

یک سال بعد رضا شاه بر سر راهش از مازندران به رشت در لاهیجان توقف کوتاهی می‌کند و در جریان سرکوب حیدر قرار می‌گیرد. به او می‌گویند: همسر یکی از افراد حیدر در زندان است. دستور می‌دهند هیبت خانم را پیش او بیاورند تا او این زن را از نزدیک ملاقات کند. در مدت یک سال زندان هیبت خانم به این باور رسیده بود که همکاری با حیدر خان و دارو دسته‌اش که جز دزدی، تجاوز، ظلم و ستم کار دیگری نکرده بودند بسیار ناپسند بوده و چندین سال از عمر خود را بیهوده و در بطالت گذرانده است و ازدواج با صفر خان نیز اشتباه بوده است و به همین جهت راه توبه را در پیش گرفته بود وی همه ماجرا را برای رضا شاه بیان می‌کند. رضا شاه هم دستور می‌دهد هیبت را آزاد کنند، هیبت پس از آزاد شدن، هیچ وقت به فشتال نرفت او فشتال را با آن همه خاطرات بد نمی‌خواست. پس به چوشل رفت و همانجا به عبادت مشغول شد و پس از چند سال به مكافات کارهای بد گذشته اش در سن ۲۸ سالگی در سال ۱۳۱۵ دق کرد و مرد.

سوانحام حیدرخان

حیدرخان و نوروز به سوی سیاهکل رود کلاچای و چالوس حرکت کردند و در چالوس در یک قهوه خانه روزها استراحت و شبها با ارمنیها به شکار خوک می‌رفتند. حیدرخان از ترس شناخته شدن و مأمورین دولت، سبیل خود را که تا بین گوشش و مویش که تا پشت شانه اش بلند بود و ریسه می‌کرده است از ته تراشید تا در امان بماند نوروز که توسط مأمورین شناسائی و دستگیر شده بود محل اختفای حیدرخان را فاش کرد. حیدرخان در زمستان سال ۱۳۰۹ در جنگلهای اطراف تنکابن و چالوس در حین شکار خوک در سن ۴۹ سالگی دستگیر گردید و پس از گذشت چند روز به اعدام محکوم و در میدان شهرداری رشت به دار مجازات آویخته شد.

نوروز به دستور مشیرالممالک حاکم سیاهکل در حیاط دارالحکومه ی شهر اعدام شد. در دست نوشته خانوادگی حیدرخان که توسط بازماندگان او نگهداری می‌شود چنین آمده است: «حیدرخان در سن ۴۹ سالگی بدروド حیات گفت.»

تصفیه حساب‌های شخصی

افکار حیدرخان مادی گرایانه بود، به احکام شرعی و حلال و حرام توجه نمی‌کرد اسلام و افکار اسلامی برایش مهم نبود زندگی را

برای تصفیه حسابهای شخصی و از بین بردن قدر تهای محلی می خواست؛ معاش زندگی را با ظلم، ستم، تجاوز، دزدی، غارت، چپاول و دستبرد و راهزنی بدست می آورد و به جای خدمت کردن، نوکری را از مردم می خواست. جمله‌ی «نا امنی ایجاد کن، حکومت برقرار کن» از شعارهای همیشگی حیدر خان بود. اگر یک روز با میرزا کوچک خان جنگلی به هواخواهی مشروطه خواهان برخاست به خاطر قدرت گرفتن در منطقه بود وی اصلاً سواد نداشت و چیزی از علم و دانش، اخلاق و مهر ورزی اسلامی نمی دانست. هدفش قدرت گرفتن و تصفیه حسابهای شخصی بود که عملاً در زندگی خودشان پیاده می کرد.

حیدرخان بعد از کشته شدن قره‌خان برای انتقام خونش، منطقه را به نابودی کشانید و مردم را در آتش خشم و خشونت و عقده‌های درونی اش سوزاند.

حیدرخان در پایان عمرش، همکاری و پیوستگی با جنگلی‌ها را اعلام کرد ولی مقصود از پیوستگی، همکاری با آنان نبود بلکه می خواست آزادی عمل بیشتری داشته باشد. عاقبت وی شبیه به عاقبت «سید جلال» بود یعنی پس از خاتمه انقلاب مورد تعقیب دولتی‌های واقع شده و بعد از مختصری مقاومت دستگیر و اعدام گردیدند.

در پایان باید گفت هدف از نهضت میرزا کوچک جنگلی، ایجاد حکومت اسلامی، اجرای قوانین، برقراری امنیت، خدمت به مردم

مسلمان و مؤمن ایران، دفاع از کشور در برابر مزدوران داخلی و اجانب خارجی ... بوده است. درست است که کلمه هدف به یک شکل نوشته می شود ولی در عمل با هم فرق دارند هدفی که حیدر خان دنبال می کرد با هدفی که میرزا در سرداشت تفاوت از زمین تا آسمان بود. هدف حیدر خان احراق حقوق شخصی بود و میرزا برپایی حکومت اسلامی، اخلاق اسلامی، حلال و حرام خداوند و در نهایت احراق حقوق مردم که سعادت فردی و اجتماعی را در بر دارد و هدایت به سوی کمال

رضانقوی و تقی باروت کوبی

رضانقوی در دوره حیدر خان با عده ای مسلح در نواحی امام زاده هاشم، سفیدرود و نواحی خرارود مشغول دزدی، غارت و تجاوز به ناموس و اموال مردم بود؛ وارد هر خانه که می شد اگر به او باج می دادند خداحافظی می کرد و اگر سرپیچی می کردند افراد خانواده، مخصوصاً بزرگتر خانواده را می گرفتند، دست و پایش را می بستند و از بالا آویزان می نموده و زیرش را با هیزم آتش می کردند تا شدت حرارت آتش شخص را به حرف بیاورد و هر چه از مال و اموال و پول دارد یا پنهان کرده آشکار کند و تا هر چه داشت از او نمی گرفتند دست بردار نبودند. اگر از زن یا دختر کسی خوششان می آمد به زور تجاوز می کردند.

یک بار رضا تقوی با گروه مسلحش وارد خانه ملا همت در خرارود شد اولین کاری که ملا همت کرد، دخترش را پنهان نمود سپس چند گوسفند سر زد و پلوی زیادی پخت و گوشت را کباب کرد و به آنها داد و در پایان رضا تقوی به جای تشکر و قدر دانی به ملا همت گفت: هان چیه ملا همت؟

تو مهربان بودی یا اسلحه را دیدی مهربان شدی؟!
تقوی باروت کوبی هم از جمله کسانی بود که مانند رضا تقوی به تاخت و تاز مناطق دیلمانات مشغول بود.

فصل دوم

میرزا کوچک خان

الگوی مبارزه و جهاد

جواب سید حسن مدرس راجع به قیام جنگلیها

اینک سؤال و جواب هر دو آورده می شود:

سؤال:

آیا محاربہ با جمعی که پنج سال است بنام اتحاد اسلام و جنگلیها در حدود گیلان قیام کرده و عملًا خودشان را به تمام ایرانیان معرفی نموده جز حفاظت نوامیس اسلامی و حراست استقلال مملکت و دفاع از دشمنان ایران و اسلام و قطع نفوذ و مداخلات ظالمانه و تعدیات جابرانه احانب مقصد و مقصودی نداشته و ندارند و تنها جمعیتی که در تحت تأثیر دیگران نبوده و فقط به قوای مادی و معنوی و ملی اتکا دارند و حقیقتاً موجب افتخار و شرافت ایران و ایرانیان هستند چه صورت دارد آیا محاربین با این جمعیت در حکم محارب و محاربیه با امام زمان خواهد بود؟ حکم الله بیان فرمائید.



سید حسن مدرس

جواب:

بسم الله الرحمن الرحيم

حقیر از آقای میرزا کوچک خان و اشخاصی که صمیمانه با ایشان هم‌آواز بودند نیتسوئی به دیانت و صلاح مملکت نفهمیدم بلکه جلوگیری از دخالت خارجه و نفوذ سیاست آنها در گیلان عملیاتی بوده بس مقدس که بر هر مسلمانی لازم بود خداوند همه ایرانیان را توفیق دهد که نیت و عملیات آنها را تعقیب و تقلید نمایند. پر واضح است ظرفیت و ضدیت و محاربه با همچو جمعیتی مساعدت با کفر و معاندت با اسلام است.

فی شهر جمادی الثانی ۱۳۳۸ - سید حسن مدرس^(۱)

اولین عضویت میرزا کوچک خان

پس از آنکه تجار تهران از علاء الدوله حکمران چوب خوردند و به حضرت عبدالعظیم برای دادخواهی و اخذ مشروطیت پناهندۀ شدند. مرحوم کوچک خان در رشت به اتفاق چند نفر از رفقای هم عقیده برای همدردی با پناهندگان شروع به تبلیغ نموده و پس از شهادت سید عبدالحمید (از خطبای آزادیخواهان) در تهران با برانگیختن احساسات اهالی رشت موفق به تشکیل انجمنی از طلاب گردیده و تدریجاً عده‌ای از روحانیون را با خود هم‌صدا و افراد

۱- تاریخ انقلاب جنگل، محمد علی گیلک، ص ۵

انجمن را که به نام مجمع روحانیان نامیده می‌شده وارد در عمل سیاسی و اجتماعی گردانید. انجمن مزبور به هر یک از افراد خود ورقه‌ای می‌داد که دلالت بر عضویت آن فرد می‌نمود. اینک ورقه عضویت برای نمونه در زیر آورده می‌شود:

شماره ۲	هوالمولف روح و ریحان و جنتة و نعیم
عنوان	جناب مستطاب آقای میراز کوچک‌خان ابن مرحوم آقامیرزا بزرگ
شئون	از اعضای محترم انجمن مقدس روحانیان گیلان است.
حرفة	از سلسله جلیله طلاب و اهل علم است.
جغرافیای مکان	رشتی الاصل والمسکن
هنر و زمان	به سن ۲۵ سالگی خودرا به عنوان نظامنامه‌مسئول داشته است.
تاریخ	۱۳۲۵ فی ۲۸ جمادی الثانیه قریئل سنه
ثبت دفتر شد	محل مهر
مهر و امضاء	رشت - انجمن روحانیون ایران گیلان

چون مسلم شده بود که برای اخذ مشروطیت علاوه بر خطابه و نطق، فداکاری و قوه قهریه نیز لازم می‌گردد، تدریجاً اعضاء مجمع روحانیان را با داشتن عمامه به مشق نظامی و پوشیدن لباس متحدالشکل جنگلی ترغیب و در عین حال به تدارک اسلحه پرداخته و همه مسلح گردیدند.



میرزا کوچک خان قبل از آغاز نهضت جنگل، پشت عکس نوشته شده است:
(شوال ۱۳۳۳ هجری قمری چند روز قبل از تشکیل جنگل در رشت برداشته شد).

تدریس و معلمی

نایب صادق خان کوچکپور در کتاب نهضت جنگل از افسران گارد جنگل (معلم) می‌فرماید:

روزی که با مرحوم میرزا کوچک خان در منزل کربلاشی محمد پامساری به سر می‌بردم من و میرزا در بالاخانه از صبح تا غروب تنها بودیم و درب اطاق را برای این که همسایه‌ها متوجه ما نشوند به روی خود بسته بودیم این مدت را آن چه کتاب و دعا در آن اطاق بود خواندیم. بیانات و قصه‌های شیرین و سرگرم کننده‌ای داشتیم من در این موقع فرصت را غنیمت شمرده از میرزا سوال کردم که اگر خدای نکرده تو انستیم وطن عزیز را از چنگ اجنبی رهانی ملت و هموطنان عزیز را از فلاکت و بدبهختی نجات دهیم و مغلوب دشمن شدیم تکلیف ما چیست؟

گفت باید برویم در دهات معلمی کنیم و مردم را با سواد نمائیم علت عدم پیشرفت ما از بی‌سوادی مردم است دهقانان و کارگران که اکثریت جامعه ما را تشکیل داده‌اند از نعمت سواد محروم‌مند دولت‌های استعماری برای اینکه از آن‌ها کاملاً بهره‌برداری کنند در جهل و نادانی باقی گذاشته‌اند و آن‌ها را به نان شب محتاج کرده‌اند تا قادر به تعلیم و تربیت فرزندان خود نباشند. این بیانات چنان در مغز من تأثیر کرد که شیفته شدم زیرا خود من که در دوران تحصیل مواجهه با عدم وسائل

تحصیل بودم اگر استقامت و پایداری اشتیاق مفرط من در تحصیل نبود قادر نبودم تحصیل کنم از این رو تصمیم گرفتم شغل معلمی را پیشه بسازم^(۱).

در جای دیگر می‌گوید:

مسعود الحکما، مدیر مدرسه روسر به من گفت:
من با میرزا کوچک خان هم‌شاگرد بودم، بلند بالا خوش‌قیافه و خوش‌صحبت و خوش‌بیان بود.

کوچک‌خان

نام او یونس، در سال ۱۲۹۸ هجری قمری در محله استادسرای رشت قدم به عرصه وجود نهاد. نام پدرش میرزا بزرگ بود که در نزد عبدالوهاب مستوفی (مسئول دفاتر مالیاتی آن روز گیلان) به تحریر و انشاء اشتغال داشت و به مناسبت این نام پسرش نیز به میرزا کوچک شهرت یافت و تا پایان عمر به همین نام معروف بود.

کوچک جنگلی تحصیلات مقدماتی را تا تاریخ ۱۳۱۲ هجری قمری در مدارس قدیمه رشت فراگرفت بعداً به تحصیل صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و مختصرآ از فقه و اصول پرداخت. منتخبات اشعار اغلب شعرای ایران مخصوصاً خواجه و شیخ را حفظ داشت و گاهی نیز خود اشعاری به رشته نظم می‌کشید.

۱- نهضت جنگل، نایب صادق‌خان کوچکپور، ص ۹۱

کوچک جنگلی مردی قوی بنيه، زورمند، بلند قامت و چهار شانه بود، چشمهای زاغ و موئی گندم‌گون داشت، همیشه خندان بنظر می‌رسید، در بیان خوش‌لهجه و مثل اينکه دارای قوه مغناطيسی است و می‌توانست مخالفین خود را اغلب با سخن تسخیر نماید. شخصی سليم و بردبار و کم‌گو و پرطاقت و مخصوصاً در شنیدن و گوش دادن حرلفهای ديگران حوصله زيادي از خود نشان می‌داد. در عفت و پاکدامنی با آن شغل و مقامی که داشت می‌توان گفت در عصر خود ممتاز بود.

نسبت به مال و هستی بکلی بی‌اعتناء و برای امرارمعاش بيش از همراهان از صندوق جمعیت استفاده نمی‌نمود و اگر وقتی اضافه وجهی به او می‌رسید آنرا به مصرف فقرا و ضعفا و بیچارگان می‌رسانید. نسبت به عامه همراهان مهربان و متواضع و در حوادث چه به نفع و چه به ضرر هیچ وقت منقلب نمی‌گردید. دنبال انتقام نبود حتی کسانی که نسبت به شخص او سوء قصد داشتند وقتی دستگیر می‌شدند به مجازات آنان رضایت نمی‌داد بلکه دیده شد که چند نفر از اينگونه اشخاص را جزو دسته شخصی با خود نگه می‌داشت.

در زندگانی خيلی ساده و اغلب مانند کوچکترین افراد زندگی می‌کرد. جز توجه به پيشرفت مقصود و خارج کردن اجانب از ايران و برطرف کردن ظلم و ستم و استقرار حکومت ملي منظور ديگري نداشت. با آنكه مقامات مقتدر سلطنت را به او تکليف کردند ابا و

امتناع نمود و فقط آرزوی خود را تعقیب می‌کرد. از هرگونه شاخصیت احتراز می‌جست. مردی دین‌دار و در امور دینی مراقب و سعی می‌کرد همراهانش نیز مراقبت داشته باشند. هنگام چیرگی به دشمن غرور نشان نمی‌داد و زمان مغلوبیت دست و پای خود را گم نمی‌کرد. اغلب با خونسردی و لطیفه‌گوئی روحیه همراهان را حفظ می‌نمود کاغذ به تکلف می‌نوشت ولی مختصر و پرمعنی و با روح و همیشه نامه‌های خود را با کلمه (هوالحق) شروع می‌کرد و روی امضای خود که کوچک جنگلی بود سه خط افقی می‌کشید و این علامت محو بود و خود را محو شده می‌پندشت. همیشه صبح زود بیدار بود و در اوایل امر صبحها ورزش می‌کرد ولی بعدها بواسطه نداشتن وقت نمی‌توانست این عمل نیکو را انجام دهد. هیچوقت فرائض را ترک نمی‌کرد مخصوصاً دیده شد اوقات جنگ با کفش و لباس و اسلحه در روی زمین نماز می‌گذارد. اغلب در کارها با تسیع استخاره می‌کرد و در موقع خطر به ذکر آیه شریفه (قل اللهم مالک الملک اللخ)^(۱) اشتغال داشت و در نتیجه به قدری باز و خوش و خندان به نظر می‌رسید. که همان موقع خوش‌مزه‌ترین لطائف را به رفقا می‌گفت و به آنان قدرت استقامت می‌داد. بر اثر ممارست و در اعمال خوب و پرهیزگاری از هر عمل زشت و عادت کردن به این نهج از زندگانی بعضی از واقعات

۱- بگو ای پیغمبر بار خدایا ای پادشاه ملک هستی تو هر که را خواهی ملک و سلطنت بخشی و از هر که خواهی بگیری و به هر که خواهی عزّت و اقتدار بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی هر خیر و نیکوئی بدست تو است و تنها تو به هر چیز توانائی. (قرآن کریم، سوره ۳، آیه ۲۶)

به او الهام می‌گردید و اگر نمی‌شد ضمیرش طوری روشن شده بود که می‌توانست حقایق پاره‌ای از قضایا را در آن مشاهده کند؛ بالجمله دارای بسیاری از سجایای دیگر معنوی و انسانی بود که در اینجا برای اجتناب از طول کلام از شرح آن خودداری می‌گردد^(۱).



میرزا کوچکخان در نهضت مشروطیت ایران به آزادیخواهان پیوست
و همراه مجاهدان گیلان در فتح تهران شرکت کرد.

۱- تاریخ انقلاب جنگل، محمدعلی گیلک (خمامی)، ص ۸

او صاف میرزا کوچک خان از زبان دکتر آقاخان

مرحوم میرزا کوچک خان شخص بلند بالا و رشید و خوش قیافه و خندان و خوش بروخورد بود. به نظر می‌رسید در حدود ۴۵ سال داشته باشد بسیار خوش مجلس و خوش تعارف بود در مجالست با او کسی کسل نمی‌شد در مدت مذاکره و صحبت لطیفه‌گوئی داشت فوق العاده حساس و وطن پرست بود با اشخاص در نهایت رافت و احترام رفتار می‌نمود حتی این رویه را نیز با دشمنان خویش مراعات می‌کرد و هیچگاه حاضر نمی‌شد کسی را آزرده خاطر کند من حتی از کسانی که از نهضت او متضرر شده بودند نشنیدم چه در حضور و چه در غیاب از او بدگوئی کنند. پیوسته برای وطن اظهار دلسوزی می‌کرد. با عقیده بود، حقوقی که برای خود معین می‌کرد در حدود حقوق افراد دیگر بود، به مادیات بی‌علاقه و معنویات را زیاد دوست می‌داشت. بین خویشان و سایر افراد فرقی نمی‌گذاشت و با علاقه زیادی که به همشیره‌زاده خود میرزا اسماعیل خان داشت ظاهرآ او را با دیگران به یک چشم می‌دید. خیلی مایل بود اشخاص تحصیل کرده و بی‌ریا او را وسیله ساخته و به میهن خدمت کنند و این از جمله بیاناتی بود که مکرر از او شنیدم می‌گفت – من معلومات کافی مطابق نیازمندی عصر ندارم و مایلم اشخاص تحصیل کرده و فهمیده از نفوذ من استفاده کرده به وطن خدمت کنند – متأسفانه اطرافیان او آنطوریکه می‌خواست نبودند.

استخاره کردن او در کارها دلیل بدگمانی او به محیط بود زیرا این مرد بزرگتر از آن بود که باور کنم سرنوشت نهضتی را به حرکت چند مهره برگزار کند توسل به این امر از ناچاریهایی بود که در موقع اخذ تصمیمات از یأس برای او حاصل می‌گردید و این بدگمانی به حدی در روحیات او مؤثر واقع گردیده بود که سبب تردید زیاد در کارها می‌شد. اگر در اخذ تصمیمات همان رشادت و تهوری را که در موقع جنگ داشت می‌توانست داشته باشد قطعاً در نهضتی که فراهم کرده بود موفقیت کامل می‌یافتد.^(۱)

اولین برخورد با دشمن

دشمنان داخلی همدست با اجانب، بعد از مأیوس شدن از قوای محلی علیه مدافعان اسلام و کشور به رهبری میرزا کوچک خان، ۳۰۰ نفر روسی و ۵۰ نفر قراق ایرانی با تجهیزات کامل به سمت فومن اعزام نمودند که در محله ماکلوان، جنگلیها شبانه به گسکره آمده و از وسط درختها از مسافت ۳۰۰ متر روسها را به خوبی مشاهده می‌کردند. در همان وقت یه سنگربندی و تقسیم دسته‌جات پرداخته و سه رشته سنگر به طول ۵۰۰ متر در امتداد دامنه کوههای گسکره در مقابل روسها حفر و قبل از آنکه تقسیم شده و هر یک به محل خود بروند، همه در یکجا جمع شده و کوچک خان نقطه جالب توجهی که خلاصه

۱ - تاریخ انقلاب جنگل، محمدعلی گیلک(خمامی)، ص ۴۴۹

مفاد آن در زیر آورده می‌شود:

برادران عزیز:

این دشمن یکی از قویترین دشمنان بشریت مخصوصاً دشمن ایران و اسلام است که از سطوت و قدرت او پشت دنیا متزلزل و به قدری جسور و متهور است که برخی او را به حیوان درنده تشبیه کرده و فعلاً تقریباً به دویست میلیون نفوس سلطنت می‌کند و قسمت بزرگی از خاک ایران را در اثر عدم لیاقت و کفایت زمامداران نالایق به تصرف درآورده و میل ندارد در جوار دولت و ملتی قرار گیرد که دارای آزادی فکر و استقلال و حیثیت اجتماعی باشند از این رو برای محظوظ اضمحلال ما یک مشت مردم پابرهنه که جز استقلال و آزادی مملکت نظری نداریم با زمامداران خائن این کشور که علیه آنها مسلح شده‌ایم همدست شده و اکنون برای فنای ما بدینجا آمده‌اند... ما از سریسله مجاهدین اسلام یعنی حضرت سیدالشهدا (ع) سرمشق می‌گیریم.

این جنگ به پیروزی جنگلیها به اتمام رسید. ^(۱)

قیام میرزا کوچک جنگلی

قیام جنگل به رهبری فرزند آزاده و رشید گیلان میرزا کوچک خان

۱- تاریخ انقلاب جنگل، محمدعلی گیلک (خمامی)، ص ۳۰

بدون تردید تا زمان خود بزرگترین قیام و جنبش مردمی در گیلان بلکه در ایران بوده است.

در سال ۱۹۱۴ میلادی، هنگامی که جنگ بین‌المللی اول آغاز شد ایران بی‌طرفی خود را در جنگ رسماً اعلام کرد، اما از آسیب‌های جنگ در امان نماند. قوای روس و انگلیس و عثمانی هر کدام از یک سو وارد کشور ما شدند و آنرا مورد تاخت و تاز قرار دادند.

فرماندهان بیگانه شروع به دخالت در کلیه شئون و امور مملکت نمودند و حقوق و آزادی‌های مردم پایمال تعدیات نیروهای خارجی و عمال داخلی آنها گردید. ارتش روسیه تزاری مخصوصاً در گیلان دست به یغما و چپاول زد و سرنوشت مردم در اختیار سربازان روسی قرار گرفت.

دولت ایران دچار ضعف و فتور بسیار بود و زمامداران نایاب توانانی مقابله با تجاوز ارتش‌های بیگانه و اتخاذ سیاست‌های عاقلانه و درست برای ممانعت از تعدیات و تجاوزات آنها را نداشتند. بطور خلاصه اوضاع عمومی کشور در زمینه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کاملاً آشفته و مغشوش و غیرقابل تحمل بود.

در چنین اوضاع و احوال میرزا کوچک‌خان که از نامداران گیلان و آزادیخواهان بنام بود و از اوضاع نابسامان کشور و بدینختی و پریشان حالی هموطنان خود رنج می‌برد به فکر چاره‌جوئی افتاد. وی که به دستور فرماندهان روسی از اقامت در زادگاه خود محروم شده بود در

تهران با چند تن از سران ملیون وابسته به سازمان اتحاد اسلام تماس گرفت.

این سازمان در استانبول به زمامت سید جمال الدین اسدآبادی شکل گرفته بود و هدف آن گردآوردن تمام مسلمانان جهان در زیر یک پرچم و متحد ساختن آنان به منظور مبارزه با استعمار و نیز کسب قدرت و ایجاد یک وزنه سیاسی برای دنیای اسلام بود.

در ایران سید محمد رضا مساوات، سید حسن مدرس، میرزا طاهر تنکابنی، سلیمان محسن اسکندری، ادیب‌السلطنه سمیعی و سید یحیی ندامانی ملقب به ناصرالاسلام از اعضای برجسته این سازمان بودند. میرزا کوچک خان پس از مشورت با افراد مزبور به این نتیجه رسید که اگر کانون ثابتی بر ضد تجاوز و بیدادگری خارجیان و عمال داخلی آنها به وجود آید از شدت ظلم و فشار کاسته خواهد شد و در راه اصلاح جامعه پیشرفت‌هایی حاصل خواهد گردید. بدین ترتیب اندیشه تشکیل یک گروه فدایکار برای مبارزات مسلحانه به وجود آمد. میرزا کوچک خان همراه علی خان دیوسالار ملقب به سالار فاتح که از مجاهدان دوره مشروطیت بود به سوی شمال حرکت کرد. دیوسالار معتقد بود که بهتر است در جنگل‌های انبوه مازندران به تمهید مقدمات پردازند، ولی میرزا کوچک خان جنگل‌های گیلان را ترجیح می‌داد. به همین جهت مخفیانه به لاهیجان رفت و با دکتر حشمت که به کار پزشکی اشتغال داشت تماس گرفت.

همچنین عده‌دیگری از روشنفکران و افراد حزب دموکرات و حزب اتفاق و ترقی را با خود همراه ساخت و پایه‌های نهضت جنگل گذاشته شد. مرآمنامه جنگلیها نشان می‌دهد که آنها به تمام معنی دارای روش‌بینی و جهان‌نگری دقیق و قابل تحسینی بوده‌اند. توجه و علاقه به عدالت اجتماعی و مساوات و برابری و نیز اندیشه‌های آزادیخواهی از مواد مختلف مرآمنامه به خوبی آشکار است.

میرزا کوچک خان و افراد او که ابتدا ۱۷ نفر بودند در جنگل‌های گیلان پایگاهی به وجود آورده عملیات چریکی و مبارزات مسلحانه را آغاز کردند. گرچه در آغاز مبارزه تعداد جنگلیها اندک بود اما نفوذ زیادی در سراسر گیلان بهم رسانده بودند.^(۱)

تمرین نظامی جنگلیها

جنگلیها پس از استقرار در جنگل مشغول فراگرفتن اصول سپاهیگری و فنون جنگهای چریکی شدند و حتی عده‌ای از افسران تعلیم دیده و آشنا به فنون نظامی را به استخدام خود درآورده؛ آنگاه عملیات چریکی را آغاز کردند. روسها در گیلان پس از اطلاع از به وجود آمدن چنین نهضتی در منطقه نفوذ خود دچار نگرانی شدند و مقامات مسئول را برای سرکوبی و از میان برداشتن جنگلیها زیر فشار قرار دادند.

عملیات مبارزات جنگل با حملات پراکنده به نقاط سوق‌الجیشی

۱- کتاب گیلان، جلد دوم، ابراهیم اصلاح عربانی، ص ۲۴۹

آغاز شد و در یکی از نخستین حملات خود زنی از اهالی کلهر را که در اسارت روسها بود نجات دادند.



چهار تن از سران جنگل، ردیف اول از راست به چپ: احسان‌الله‌خان، میرزا کوچک‌خان، خالو قربان، معین‌الرعایا

همچنین در چند ب Roxور د با مأموران اعزامی دولت به جنگل پیروز شدند و عده‌ای از مأموران را به قتل رسانده یا به اسارت خود درآوردند.

در اندک مدتی نهضت جنگل توسعه و گسترش یافت و عده قابل توجهی از طبقات مختلف مردم حتی افراد مرّفه به این نهضت پیوستند و سیل کمکهای مالی را به سوی جنگلیها سرازیر ساختند.

رئیس نظمیه رشت موسوم به مفاخرالملک با تفاق عده‌ای از افراد مسلح عازم سرکوبی مبارزان جنگل شد، ولی در نبردی که بین آنان رخ داد گروه اعزامی شکست خورد و رئیس نظمیه دستگیر شد و به قتل رسیده بعد از این واقعه نصرت‌الله‌خان تالش نایب‌الحكومة فومنات به اتفاق برادرش سالار شجاع مأمور سرکوبی نهضت شد، اما او نیز کاری از پیش نبرد.

کنسول روسیه در رشت که از اقدامات ایرانیان مأیوس شده بود ۳۰۰ قزاق روس را به همراه ۵۰ تن سرباز ایرانی به فرماندهی یاور ابوالفتح‌خان به جنگل روانه ساخت.

نیروی اعزامی پس از عبور از کسما در قریه ماکلوان با جنگلیها برخورد کرد. مبارزان جنگل که در تپه‌های گسکره سنگربندی کرده بودند با شجاعت و از جان گذشتگی به نبرد پرداختند و با آنکه آنان بیش از ۷۰ نفر نبود توانستند گروه ۳۵۰ نفری دشمن را که مجهز به توب و تفنگ و نارنجک بود دچار شکست سازند. از این گروه فقط

۱۳۴ تن موفق شدند از چنگ مجاهدان جنگل گریخته خود را به صومعه سرا برسانند بقیه افراد کشته یا زخمی شدند. این پیروزی اعتبار و نفوذ جنگلیها را افزایش داد و موجب گردید که تعداد قابل توجهی از مردم گیلان به نهضت جنگل بپیوندد.

بازسازی نهضت جنگل

دیری نگذشت که ۴۰۰۰ قزاق سوار و پیاده به فرماندهی کالچوکف افسر روس مأمور سرکوبی جنگلیها شدند. این سپاه به کمک افراد امیر مقتدر تالشی و برهان‌السلطنه طارمی و نیز یک گروه ۷۰۰ نفری دیگر به فرماندهی مامانوف از چند طرف مبارزان جنگل را محاصره کردند. جنگ سختی آغاز شد، اما جنگلیها که آذوقه و مهمات کافی نداشتند دچار شکست شدند. عده‌ای به قتل رسیدند؛ گروهی اسیر شدند و بقیه به غارها و کوهها پناه برده مخفی شدند اما بعد از ۳ ماه بار دیگر به دور هم جمع شدند و فعالیت چریکی را از نو آغاز کردند. قزاقان روس به جبهه‌های دیگر اعزام شده بودند و قوای دولتی نیز به حمله مهمی دست نیازید.

روسها که از بازسازی نهضت جنگل دچار بیم و هراس شده بودند مستوفی‌الممالک رئیس وزرای وقت را تحت فشار قرار دادند تا کانون جنگل را متلاشی سازد، اما وی که مردی نیک‌نفس بود و باطنًا به عقاید جنگلیها احترام می‌گذاشت چنین مصلحت دانست که به

فرماندار رشت دستور دهد تا از طریق مذاکره، با میرزا کوچک خان به توافق برسد و مبارزات مسلحه خاتمه یابد. رئیس وزرای بعدی، سپهسالار تنکابنی ابتدا تصمیم به سرکوبی جنگلیها گرفت، اما بعداً ناچار شد فرمان احمدشاه را دائر به توافق با مبارزان جنگل به مرحله اجرا بگذارد. در مذاکرات بین حشمت‌الدوله فرماندار رشت - که باطنًا طرفدار جنگلیها بود - با نمایندگان جنگل موافقت‌هایی حاصل شد، اما حشمت‌الدوله از سمت خود برکنار گردیده و در همین اثنا تصادفی بین قزاقان روس و افراد جنگل رخ داد و موضوع مذاکره و توافق منتفی شد.

مالکان بزرگ و متنفذین گیلان که از نهضت جنگل دچار ترس و نگرانی بودند در صدد چاره‌جوئی برآمدند. حاجی محسن خان امین - الدوله مالک عمدۀ لشتنشه نیز برای مبارزه با جنگلیها به طرح نقشه و تهیۀ مقدمات پرداخت، اما قبل از آغاز عملیات، افراد جنگل به لشتنشه حمله کرده او را دستگیر نمودند. از آن پس شرق گیلان نیز تحت تسلط جنگلیها درآمد و دکتر حشمت که مسئولیت اداره امور این منطقه را به عهده گرفته بود لاهیجان را مرکز عملیات خود قرار داد. امین‌الدوله با پرداخت ۷۰۰۰۰ تومان آزادی خود را بازیافت و این وجه به مصرف خرید اسلحه و تجهیزات برای افراد جنگل رسید.

جنگلیها که به قدرت رسیده بودند تشکیلات خویش را وسعت بخشیدند و در گوراب زرمیخ یک مدرسه نظامی تأسیس کردند که

ریاست آن با ماثورفون پاشن آلمانی بود و چند افسر خارجی نیز شاگردان مدرسه را تعلیم می‌دادند. در کسما کمیسیون جنگ تشکیل شد؛ در لاهیجان نظام ملی تأسیس گردید و هیئت اتحاد اسلام به کمیته‌ای تبدیل شد که دارای ۲۷ عضو بود.

انقلاب در روسیه

وقتی در اکتبر ۱۹۱۷ انقلاب روسیه به ثمر رسید طرز رفتار روسها عوض شد. قوای روسیه از ایران احضار گردید و دشمنی و خصومت روسهای تزاری خاتمه پیدا کرد. افسران ارتش انقلابی سرخ روش دوستانه در پیش گرفتند. برای آنکه بسربازان روس در مراجعت به میهن‌شان دچار مزاحمت نشوند موافقت نامه‌ای بین فرماندهان روس و نمایندگان جنگل به امضاء رسید. از این تاریخ قوای قزاق و ژاندارمری و نظمیه در اختیار سران جنگل قرار گرفت و مستولان امور گیلان و رؤسای ادارات از طرف جنگلیها انتخاب شدند. اما از سوی دیگر نیروی مرکز انگلستان غالباً با جنگلیها درگیری داشت.

هر روز دو هواییمی انگلیسی از قزوین بر می‌خاست و جنگل را بمباران می‌کرد. همچنین ۲ زره‌پوش موضع جنگلیها را زیر آتش می‌گرفت. یکبار نیز مبارزان جنگل پادگان انگلیسیها را در رشت مورد حمله قرار دادند. بالاخره صلحی بین طرفین منعقد شد که طبق آن جنگلیها تعهد کردند قوای انگلیس را مورد حمله و تهاجم قرار ندهند.

و در راه عبور آنها از قزوین به انزلی مانعی ایجاد نکنند.



دکتر حشمت و دکتر سید عبدالکریم کاشی

چندی نگذشت که وثوق‌الدوله به عنوان رئیس‌الوزراء زمام امور را در دست گرفت و برای پایان دادن به نهضت جنگل اقداماتی را آغاز کرد. در نتیجه اقدامات او حاجی احمد کسمائی که از یاران نزدیک میرزا کوچک‌خان بود با دریافت امان‌نامه تسلیم شد. قوای دولتی با کمک انگلیسیها چندبار مبارزان جنگل را مورد حمله قرار داد. دکتر حشمت که از مبارزه خسته شده بود و ادامه مجاهدت را بی‌حاصل تصور می‌کرد فریب و عده‌های نمایندگان دولت و مأموران وثوق‌الدوله را خورده با افراد خود تسلیم گردید، اما فرماندهان نظامی برخلاف تعهدات خود او را در یک محکمة نظامی که کمترین شباهتی به دادگاه نداشت محکوم به اعدام کردند و آن مرد آزاده و میهن‌پرست را به چوبه‌دار آویختند میرزا کوچک‌خان در برابر تمام این مصائب و ناملایمات مقاومت می‌کرد و به مبارزه ادامه می‌داد.

با تسلیم شدن یاران نزدیک و افراد آنها به دولت، نهضت جنگل که دچار سستی شده بود به کلی تضعیف شده میرزا منطقه فومنات را ترک کرد. قوای دولت همه جا در تعقیب او بوده مجاهدان جنگل خسته و درمانده شده قدرت مقاومت را از دست داده بودند. اندک‌اندک همراهان میرزا از اطراف او پراکنده شدند و عده‌ای نیز به سبب مصائب فراوان و عدم دسترسی به دارو و درمان و محرومیت از غذا و پوشاش کافی از بین رفتند. به طوری که جز ۸ تن، کسی با میرزا باقی نماند. بالاخره این گروه کوچک و خسته پس از چند ماه، خود را به

نقشه‌ای که مهاجرت از آن شروع شده بود رسانیدند در اینجا احسان‌الله‌خان و خالوقربان که متواری بودند به میرزا پیوستند و سایر افراد متواری نیز برای چندمین بار گرد یکدیگر جمع شدند. باز هم جنگ و گریز آغاز شد و حکومت ایران که نهضت جنگل را پایان ناپذیر می‌دید در مقام سازش با جنگلیها برآمد. پس از مذاکرات طولانی، طرفین توافق کردند تا تکلیف قرار داد و شوق‌الدوله با انگلستان از سوی مجلس شورای ملی تعیین نشده عملیات خصم‌مانه متوقف شود و میرزا از طرف دولت عهده‌دار امنیت فومنات باشد جنگلیها پس از این توافق مدتی نسبتاً طولانی صبر و انتظار در پیش گرفتند تا آنکه خبر یافتند نیروی شوروی به خاک ایران نفوذ کرده و افراد ارتش سرخ وارد بندرانزلی گردیده‌اند. دولت ایران به شوروی اعتراض کرد و شکوایه‌ای به جامعه ملل تقدیم داشت، اما به فرماندار گیلان دستور داد که با میهمانان ناخوانده به مسالمت رفتار شود.

برای اطلاع از مقاصد روسها نمایندگانی از سوی جنگلیها به بندرانزلی اعزام شدند و در تماسی که حاصل گردید فرمانده ارتش سرخ برای ملاقات با میرزا اظهار اشتیاق نمود و او در رأس هیئتی به بندرانزلی وارد شد. مردم انزلی ورود میرزا را جشن گرفتند. مذاکرات جنگلیها با فرماندهان ارتش سرخ در محیط دوستانه‌ای انجام و مسائل مختلفی مورد بحث و توافق قرار گرفت.



حالو قربان

دو اصل مهمی که مورد موافقت واقع شد:

۱- تأسیس حکومت جمهوری انقلابی موقت.

۲- عدم اجرای اصول کمونیسم از حیث مصادره اموال و الغاء
مالکیت بود.^(۱)

ورود میرزا کوچک به رشت

میرزا که به حفظ رسوم و آداب و سنت ملی و پیروی از اعتقادات
اسلامی بسیار علاقه‌مند بود و یک مسلمان واقعی و با ایمان به شمار
می‌آمد به هیچ‌وجه با اصول عقاید اشتراکی موافقت نداشت.

میرزا پس از حصول توافق با روسها به جنگل مراجعت کرد و
برای اجراء مواد موافقنامه به تهیه و تدارک مقدمات پرداخت. در این
موقع میرزا احمدخان اشتری فرماندار رشت با عده‌ای از نمایندگان
طبقات مختلف به قرارگاه میرزا رفت و از او دعوت کرد که به رشت
عزیمت کرده زمام امور را در دست بگیرد.

میرزا که خود چنین قصدی داشت دعوت حاکم گیلان را پذیرفت
و به اتفاق یاران خود عازم رشت گردید. مردم رشت مقدم جنگلیها را
گرامی داشتند و در میان استقبالی باشکوه آنان را وارد شهر کردند.
برحسب توافق قبلی کمیته‌ای مرکب از فرماندهان ارتیش سوری و
جنگلیها تشکیل شد که کمیته انقلاب نام داشت. آنگاه هیئت دولت
انقلابی در ۱۹ رمضان ۱۳۳۸ بدین شرح معرفی گردید:

۱- میرزا کوچک خان، سرکمیسر (پس از آنکه انقلاب در رویه به
ثمر رسید و لینین دولت انقلابی را تشکیل داد تصمیم گرفت مسئولین

۱- کتاب گیلان، جلد دوم، ابراهیم اصلاح عربانی، ص ۲۴۹

وزارت خانه‌ها را به نام وزیر معرفی نکند تا در این زمینه از تزارها تقليد نکرده باشد بدین جهت به جای عنوان وزیر لغت کمیسر انتخاب گردید).

- ۲- میر شمس الدین وقاری (وقارالسلطنه)، کمیسر داخله.
- ۳- سید جعفر محسنی، کمیسر خارجه.
- ۴- محمد علی پیر بازاری کمیسر مالیه.
- ۵- محمود آقارضا، کمیسر قضائی.
- ۶- آقا نصرالله رضا، کمیسر پست و تلگراف و تلفن.
- ۷- محمد علی خمامی (معروف به گیلک)، کمیسر فوائد عامه.
- ۸- حاجی محمد جعفر، کمیسر معارف و اوقاف.
- ۹- ابوالقاسم فخرائی، کمیسر تجارت.

بدین ترتیب نخستین جمهوری شورائی در ایران تشکیل شد. از سوی دیگر همزمان با ورود ارتش سرخ به ایران عده‌ای از اعضاء حزب عدالت با کو وارد گیلان شده مشغول فعالیت گردیدند. روزنامه‌ای نیز به نام «کامونیست» منتشر ساختند که ارگان حزب عدالت بود و مدیریت آن را سید جعفر پیشه‌وری بر عهده داشت بدین ترتیب تبلیغات کمونیستی از سوی طرفداران شوروی شدت و تعهداتی که به عهده گرفته بودند در پی اجزای مقاصد و هدفهای خود برآمدند.

این وضع با روحیه وطن‌خواهی و عقاید مذهبی میرزا سازگار نبود و او به زودی متوجه شد که جانبازیها و فداکاریهای او و یارانش از یک سو به نفع روسهای سرخ و طرفداران کمونیست آنها در ایران

و از سوی دیگر به ضرر مملکت تمام می‌شود؛ ناچار روز ۱۸ تیرماه ۱۲۹۹ به حالت قهر شهر رشت را ترک کرده به جنگل فومن رفت و اعلام نمود تا بی‌نظمیها خاتمه نیابد و سران حزب عدالت تبلیغات کمونیستی را متوقف نسازند باز نخواهد گشت.

از راست به چپ: یکی از مجاهدان جنگل، کریلاشی حسین، دکر حشمت، آقای سپهبدی مدنی.



کودتای سرخ

همانطور که میرزا احساس کرده بود نقشه‌هایی در کار بود که توسط عمال روس در ۹ مرداد اجرا گردید و کودتای سرخ انجام گرفت. ابتدا طرفداران و دوستداران میرزا را دستگیر و بازداشت کردند، سپس برای توقيف یا کشتن خود او با تجهیزات کامل به مقرّ وی در جنگل حمله کردند. کودتای سرخ توسط بولومکین نماینده چکاد (کا. گ. پ.) در گیلان رهبری می‌شده به دنبال کودتای سرخ، کابینه شورائی انقلاب تغییر یافت؛ احسان‌الله‌خان را به عنوان سرکمیسر جانشین میرزا کوچک‌خان نمودند و افرادی نظیر خالوقربان و سید جعفر پیشهور را وارد کابینه ساختند.

رهبر جنگل نامه اعتراض‌آمیزی به لینین نوشته و به دخالت‌های شوروی در امور ایران و تبلیغات کمونیستی و عدم اجرای مفاد قرارداد اعتراض کرد. نامه میرزا و اقدامات نماینده‌گان او در روسیه نتیجه‌ای به بار نیاورد؛ فقط قرار شد نماینده‌ای از شوروی به گیلان اعزام شود و مسائل مورد اختلاف را مورد رسیدگی قرار دهد. میرزا نامه دیگری در پاسخ به کاغذ «مدیوانی» نماینده بازرگانی شوروی در گیلان نوشته و پرده از روی تمام نقشه‌ها و مقاصد پنهانی آنان برداشت. مدیوانی عنوان نماینده‌گی بازرگانی داشت. اما در واقع نماینده حزب کمونیست شوروی بود و کمونیست‌های گیلان در بسیاری موارد دستورهای او را اجرا می‌کردند.

نامه‌های میرزا، مقامات شوروی و طرفداران آنها را نگران و ناراحت ساخت و در صدد خاموش کردن صدای رهبر انقلاب جنگل برآمدند، بدین جهت یک ستون سرباز روسی با تجهیزات کامل همراه تعدادی از کمونیستهای ایرانی به قرارگاه جنگلیها اعزام شدند.

جنگ بین قوای اعزامی و افراد میرزا کوچک خان آغاز شد و مدت چند روز ادامه یافت، اما منجر به پیروزی هیج یک از طرفین نگردید. در همین احوال قوای دولت که از تهران به منظور سرکوبی جنگلیها اعزام گردیده بود به رشت نزدیک شد و چون نیروی سرخ به مقابله برنخاست رشت را تصرف کرد در خمام و پیربازار به تعاقب فراریان پرداخت اما یک کشته جنگی روسی در «انارکله» نیروی مهاجم را به توب بست. تلفات سختی به قوای دولت وارد شد، ناچار عقب‌نشینی و شهر رشت را نیز تخلیه کرد.

ارتش سرخ و طرفدارانش که در رأس آنها احسان‌الله‌خان قرار داشت مجدداً در رشت استقرار یافتند، اما چون احساس خطر می‌کردند در صدد آشتبای با میرزا کوچک خان برآمدند. نامه‌ای به امضای احسان و خالوقربان به میرزا ارسال شد که پس از گلایه و متهم ساختن اطرافیان میرزا به طور ضمنی تقاضای صلح و آشتبای شده بود. میرزا طی نامه مفصلی تمام خلافکاریهای دوستان سابق و نمایندگان دولت شوروی را با صراحة شرح داد و مطلب ناگفته‌ای باقی نگذاشت؛ به عنوان مثال نوشت:

«نام سوسیالیست و بالشیویک به حدی منفور شده که کسی حتی در خواب میل ندارد آن را بشنود... شما را دوستانی می‌دانم سهو کرده که در نتیجه سهو شما آزادی ایران خفه شده، انقلاب شکست خورده و ایران به آغوش اجنبی انداخته شده است...»

پس از تبادل این نامه‌ها ملاقاتی بین احسان و خالوقربان و میرزا کوچک‌خان انجام گرفت و برای رفع اختلافات تصمیم‌هائی اتخاذ شد و ضمناً موافقت گردید که حیدرعمو اوغلی به عنوان ناظرت به ایران باید و با آنها همکاری نماید. طولی نکشید که عموم اوغلی با یک کشتی اسلحه وارد انزلی شد. احسان و خالوقربان متعهد شدند که از تبلیغات کمونیستی دست بکشند.

پس از ورود حیدرعمو اوغلی کمیته جدید انقلاب با شرکت میرزا کوچک‌خان، احسان‌الله‌خان، حیدرعمو اوغلی، میرزا محمدی و خالوقربان تشکیل شد، در این اثنا کودتای ۱۲۹۹ توسط رضاخان و سید ضیاءالدین طباطبائی انجام گردید و بلاfacسله سید به عنوان رئیس وزراء زمام امور را در دست گرفت. وی طی پیامی از میرزا کوچک‌خان تقاضا کرد که ۶ ماه به او مهلت داده شود تا منویات (قصد و هدف) جنگلیها را به موقع اجرا بگذارد، ولی در نهان به حاجی احمد کسمائی مأموریت داده بود که توسط افراد مسلح خود میرزا کوچک‌خان را به قتل برساند. همزمان با این اتفاقات احسان‌الله‌خان به ا Gowai ساعدالدوله فرزند سپهسالار مصمم به تصرف پایتخت شد و مقدمات حمله به تهران را فراهم ساخت، اما افراد او هنوز از پل زغال نگذشته

بودند که مورد حمله قوای قزاق و افراد ساعدالدوله قرار گرفتند. جنگ بین دو طرف چند ساعت ادامه داشت و بالاخره منجر به شکست احسان و نفرات تحت فرماندهی او شد. با انجام کودتای ۱۲۹۹ و تسلط یافتن رضاخان، در اوضاع عمومی کشور و چگونگی روابط با روس و انگلیس تغییراتی حاصل شد. در سال ۱۳۰۰ هجری، سوری و انگلستان راجع به مسائل ایران به توافق رسیدند و سیاست نسبتاً هماهنگی در پیش گرفتند؛ ضمناً با حکومت وقت نیز روابط دوستانه برقرار کردند و در بسیاری از موارد موافقت حاصل نمودند از جمله روسها به سران حکومت قول دادند راه حل مناسبی برای گیلان و نهضت جنگل پیدا کنند.



دیدار احمد آذری نماینده دولت با میرزا کوچک خان قائد جنگل

روشن شفیر شوروی ضمن نامه مفصلی به میرزا کوچک خان نوشت دولت شوروی در این موقع نه تنها عملیات انقلابی را صحیح نمی‌داند بلکه مضر تشخص می‌دهد، لذا سیاست دیگری اتخاذ کرده است و به همین جهت میرزا را دعوت به سازش کرد.

رضاخان سردار سپه شخصاً به گیلان عزیمت کرد. خالوقربان در امامزاده هاشم به دیدار رضاخان رفت و مراتب اطاعت و اخلاص خود را عرضه داشت. رضاخان طی اعلامیه‌ای جنگلیها را دعوت کرد که به خانه‌های خود برگردند و با خیال آسوده به زندگی ادامه دهند. از سوی میرزا نمایندگانی برای مذاکره با رضاخان به رشت اعزام شد. رضاخان تأیید کرد که اقدامات میرزا از روی کمال حسن نیت و ملت‌خواهی وطن‌پرستی بوده است و او نیز برای رسیدن به همان هدفهای جنگلیها قیام کرده است و میرزا می‌خواهد که بباید دست به دست هم داده ایران را نجات دهند. همین مطالب طی نامه‌ای به میرزا نوشته شد و پس از تبادل نامه‌ها طرفین موافقت کردند یکدیگر را در جمعه بازار ملاقات نمایند، اما واقعه ناگواری در ماسوله رخ داد که موجب عصبانیت هر دو طرف شد و توافقهای قبلی را متغیر ساخت بدین شرح که نیروی قزاق بدون اطلاع از قرار متأرکه ۴۸ ساعته جنگ در حال عبور از ماسوله با یک گروه شصت نفری از جنگلیها مصادف شد و بین آنها مبادله آتش صورت گرفت در نتیجه ۳ افسر و ۱۵ سرباز به قتل رسیدند.

قوای دولت در «کلرم» جنگلیها را محاصره کرد و پس از یک نبرد خونین بر آنها غلبه یافت. جنگلیها به گروههای کوچک پارتیزانی تقسیم شدند و چون امکان ادامه فعالیت پیدا نمی‌کردند خود را تسليم می‌نمودند. کسانی هم که مقاومت می‌کردند کشته یا دستگیر می‌شدند و دستگیر شدگان مورد عفو قرار می‌گرفتند.

آخرین نفرات جنگلیها

پس از مدتی فقط ۳ تن از جنگلیها باقی مانده بودند که قوای دولت در تعقیبیشان بود و آن ۳ تن عبارت بودند:

- ۱- میرزا کوچک خان.
- ۲- معین الرعایا.
- ۳- گائوک.

معین الرعایا در اثر وعده‌های پسرعمویش که در خدمت سردار سپه بود عمداً در راه فرار، خود را گم کرد و میرزا و گائوک را تنها گذاشت. وی پس از جداشدن از آنان، خود را به سردار سپه تسليم کرد و تمام سلاحهای قورخانه جنگل را، که تنها وی از محل آنها اطلاع داشت، به قوای دولت تحويل داد. میرزا و گائوک در حال فرار به سوی خلخال دچار طوفان شده از پای درآمدند.

اجساد میرزا و گائوک همان روز توسط یک روستائی پیدا شد و به دستور سالار شجاع، که با میرزا دشمنی دیرینه داشت سر او را از

تن جدا کرده در رشت به فرماندهان نظامی تحويل دادند. خالوقربان به منظور خوش خدمتی سر میرزا را گرفته به رسم ارمغان در تهران تقدیم رضاخان نمود، اما رضاخان از عمل خالوقربان خشنود نشد. احسان‌الله‌خان با چندتن دیگر به باکو فرار کردند.

بدین ترتیب انقلاب خونین جنگل که توسط یک مجاهد دلیر و آزاده آغاز شده بود و در نوع خود از قیامها و نهضتهای کم نظریه‌جوان به شمار می‌آمد پایانی غمانگیز و اندوهبار، اما افتخارآمیز پیدا کرد. مهمترین ویژگی این جنبش الغاء سلطنت و پایه‌گذاری نخستین جمهوری ایران در ۱۸ رمضان ۱۳۳۸ هجری قمری بود^(۱).

کودتای جنگل (آخرین جلسه)

افراد کمیته پنج نفری در هر هفته یک روز در محل معروف به ملاسرا در یک فرسخ و نیمی جنوب‌غربی رشت در یک خانه دهاتی حاضر شده و آنجا مذاکرات لازمه را به عمل آورده و پس از ختم جلسه هر یک پی‌کار خود می‌رفتند. آخرین جلسه کمیته در روز پنجشنبه ۲۶ محرم الحرام سال ۱۳۴۰ هجری قمری در محل مذکور تشکیل گردید. در آن روز حیدر عمو اوغلی، خالوقربان با چند نفر از نفرات کرد، سرخوش شاعر رشتی و سه نفر از افراد جنگل (میرزا محمد کرد محله‌ای، آقا حسام و نویسنده) که هیچ یک از جریان امر

۱- کتاب گیلان، جلد دوم، ابراهیم اصلاح عربانی، ص ۲۴۹

اطلاع نداشتند حاضر شدند. مرحوم کوچکخان و میرزا محمدمهدي انشائي نیامده بودند.



پایه‌های نهضت جنگل گذاشته شد و عده‌ای از مردان فداکار به منظور مبارزه با استبداد و بی‌عدالتی و اخراج بیگانگان از کشور با یکدیگر متحد و همپیمان شدند. عکس، گروهی از سران جنگل را نشان می‌دهد: ایستاده از چپ به راست: کربلاشی ابراهیم (کبریت‌خان)، محمد‌حسن پاپروسی، سید حبیب‌الله مدنی، سید عبدالکریم کاشی، مشهدی علی شاه چومثقالی، حاجی احمد کسمائی، خسروخان، میرزا کوچک‌خان، قنبرخان کرد، دکتر حشمت، سید آقائی عطار، شناخته نشد، اسماعیل جنگلی، حسن دیوان رضائی.

برای آنکه درجه سوءظن افراد وارد در انقلاب معلوم شود و مخصوصاً واضح گردد که چطور دو نفر رفیق نسبت به یکدیگر با

روح عدم اعتماد مواجهه می‌شدند ناچار با ایراد این نکته مبادرت می‌ورزد. در آن روز جمعی از افراد جنگل با هم از رشت حرکت کرده و با آنکه بعضی از آنها کم و بیش به جریان واقعه آشنا بودند مع الوصف نه تنها موضوع را به رفقای سه‌گانه خود اظهار نکرده بلکه لاقل آنها را از رفتن در خانه که باید معرض جریان حوادث نامطلوبی واقع گردد منع ننمودند. وقتی بعد از خاتمه قضایا علت این امر پرسش شد جواب دادند آنها نیز بی‌خبر بوده‌اند. بهر حال اینطور استنباط می‌شد که سه نفر افراد جنگل برای آنکه رفع شبهه از سایرین بعمل آید باید قربانی شوند.

یک ساعت به ظهر مانده بود حاضرین همه کسل و نمی‌دانستند برای چه میرزا دیر کرده است هریک در گوشه‌ای دراز کشیده مشغول صحبت کردن بودند. ناگهان صدای چند تیر بلند شد کم کم باران گلوله بطرف خانه باریدن گرفت از بروز این واقعه در هر یک از حاضرین حالت بہت پدید آمد، هیچکس نمی‌توانست بفهمد موضوع چیست تیر از کجا و برای چه این خانه را تیرباران می‌کنند. در عرض چند دقیقه معلوم شد خانه محاصره و تیر برای اهل خانه انداخته می‌شود. در این نقطه دو خانه پوشالی به یکدیگر متصل و اطراف آن خالی و مملو از درخت بود صدای تیر که به درب و دیوار خانه می‌خورد کاملاً معلوم ولی اشخاصی که تیر می‌انداختند دیده نمی‌شدند به فاصله دو سه دقیقه حاضرین از تالاری که در آن جمع و سه متر با سطح

زمین ارتفاع داشت یکی بعد از دیگری خود را به زمین پرت کردند. مرحوم عمواوغلى بدون آنکه به گلوله اعتنا کند یا اندکی فکر کرده و تصمیم بگیرد طرفی از راه جنگل را انتخاب کرده و از همان طرف بنای دویدن را گذاشت. وقتی جنگل را تمام کرده به جاده رسید، کنار جاده پستی از افراد جنگل را مشاهده نمود بازهم بدون آنکه فکر کند بطرف پست رفت و از افراد پست اسب خواست تا به رشت برود آنجا او را شناخته دستگیرش نمودند.



حیدرعمو اوغلى حین فرار در اطراف پسیخان دستگیر شد و به کسماء اعزام گردید... میرزا تصمیم داشت او را محاکمه کند اما...

حالوقربان و یک نفر کرد مسلح و سه نفر اعضاء جنگل در همانجا ماندند. این کرد شجاع بانهایت متانت باموزری که داشت شروع به جنگ نمود و از جلو آمدن مهاجمین جلوگیری می‌کرد. افراد جنگل کوچکترین اسلحه‌ای با خود نداشتند و در حالت بهت و حیرت بودند زیرا از دو طرف به مرگ تهدید می‌شدند از طرفی حالوقربان و رفیق او که با نیم متر فاصله در کنار آنها ایستاده بود بیم آن می‌رفت هر دقیقه آنان را به علت جنگلی بودن هدف قرار دهند و از طرف دیگر گلوله مهاجمین مانند باران در و پیکر خانه فرو می‌ریخت. آنهاییکه علل و اسباب را باعث ایجاد هر چیزی می‌دانند باید از این واقعه عبرت گیرند زیرا هرگونه اسباب برای کشته شدن فراهم بود مع الوصف چون خدا نخواست به هیچ یک از آنها آسیبی نرسید. سرخوش شاعر از این خانه به خانه دیگر فرار کرد و در آنجا در گوشه‌ای خود را مخفی نمود. مهاجمین پس از یک ساعت تیر انداختن هر دو خانه را آتش زدند و این وقتی بود که محصورین فرار کرده بودند فقط سرخوش به علت ماندن در خانه آتش گرفته بود و سوخت.

در همین موقع که خانه ملاسرا و محل تشکیل کمیته پنج نفری مورد هجوم و محاصره و طعمه واقع شد نورمحمدخان با نفرات خود از طرف سلطان عبدالحسین خان مأمور تصرف رشت و جنگ با انقلابیون گردید و آتش جنگ را در رشت شعله‌ور نمود و خانه‌های

فرماندهان کرد و سران انقلابی رشت را محاصره و در هر کوی برزن به سیز پرداختند و جمعی در این معركه به قتل رسیدند و گروهی از رفقاء عمو اوغلی و سایرین دستگیر و به حالت اسارت به جنگل روانه شدند.

حالو قربان سالم‌آ از معركه جان بدر برد و چون راه را می‌دانست از بیراهه به رشت آمد. احسان‌الله‌خان که در لاهیجان بود از این خبر مسرور شد و مجدداً به خالو پیوست و متحداً زد و خورد با جنگلیها را ادامه دادند و این چند شب‌انه روز طول کشید و در یک چنین وضعیت قوای دولت به رشت وارد گردید و شگفت آنکه سردار سپه پس از آمدن به رشت با آنانکه جنگ خانگی به نفع او تمام شده بود و توانست بدون هیچگونه تلفات گیلان را در تحت تصرف درآورد اول سئوالی که از نمایندگان جنگل نمود این بود شما با آنکه می‌دانستید قوای دولت در تعاقب شما است برای چه اقدام به چنین امری نمودید.

علوم است نمایندگان نمی‌توانستند به این سؤال جواب دهند. بهر حال یکی دو روز بعد اغلب از سران جنگل یعنی آنهاییکه باعث طرح و اجرای این نقشه گردیده بودند به بی‌فکری خود پی‌برده و دانستند با دست خویشتن به محظ خود اقدام نموده‌اند ولی کار از کار گذشته و راه چاره مسدود بود فقط مرحوم میرزا که همه‌وقت در موقع خطر خود را نمی‌باخت مانند همیشه متین و موقر جلوه نمود و با

خوش روئی بدون آنکه به یاران جا هل کلمه‌ای بگوید یا آنان را مورد سرزنش و ملامت قرار دهد با آنها همکاری می‌نمود. ولی در عین حال معلوم بود کم کم بار زندگی برای او سنگین و غیرقابل تحمل است.



اولین دور مذاکرات میرزا کوچک خان با روسها در محیط گرم و دوستانه‌ای انجام شد. این عکس در منزل شهردار بندر انزلی گرفته شده است. ردیف اول، از سمت چپ به راست: خالوقبر، خالومراد، ردیف دوم: پلایف، ابو کف، میرزا کوچک خان، کاژانف، گاوک آلمانی، ردیف سوم (ایستاده): محرم بایایف، میر صالح مظفرزاده، اسماعیل جنگلی، سعد الله درویش، سیف الله زاده، کربلانی حسین.

این دفعه به هیچوجه به مرگ اهمیت نمی‌داد بلکه اگر درست گفته شود آرزو می‌نمود زودتر از این وضع اسفناک که به حیثیت و وجهه ملی او رخنه کرده بود خلاصی یابد لکن ظاهراً چیزی از خود نشان نمی‌داد و رفتار او مانند همیشه بود. بعد از این واقعه اول اقدامی که از طرف جنگلیها به عمل آمد اعزام مرحوم انشائی به سمت نمایندگی به تهران بود که به معیت سعدالله درویش برای ملاقات با هیئت دولت به تهران رفتند.

مرحوم انشائی به میرزا کوچک در طی نامه‌ای اطلاع داد که قسمتی از آن به شرح زیر می‌باشد:

وسیله هم در دست ندارم به اولیای دولت حالی کنم که اگر جمعیتی در ایران وجود داشته باشد که برای مملکت و ابهت این دولت باستانی و قطع ایادی غیر صدیق قاجاریه از زمامداری ایران کاری کند و با نهایت دلسوزی برای این آب و خاک وارد عملیات سهمگین بشود و دست بیگانگان را کوتاه و ایران محنت دیده را بالاخره تسليم زمامداران لایق نماید همان جمعیت جنگل و قائد آنها میرزا کوچک خان است.

عقیده بعضیها در مرکز این است که باید از موقع استفاده کرده جنگلیها را قلع و قمع نمود. بهتر می‌دانید اینگونه عقاید از قلوبی است که یک عمر در زیر سایه سکونت ظاهری و تسليم شده به اجانب به آسودگی خون ایران و ایرانی را مکیده و همه را به این روز سیاه

نشانیده‌اند ناچار شما و ما باید سالها با جان و عرض و هستی خود بازی کرده برای تصفیه این مملکت دقیقه‌ای آسوده نشده و امروز هم دچار کشمکش ناالهلان داخلی و سیاستمداران خارجی گردیم مالکین و اعیان بی خبر رشت که از بیگانه همیشه تو سری خورده و خوش بودند که به بیچارگان داخلی تو سری بزنند چهار اسبه به میدان خود می‌تاژند....

وزیر مختار روس حفظ سیاست خود را می‌خواهد، قوام‌السلطنه مقام خویشتن را تعقیب می‌نماید، وکلای دارالشورا برای تحکیم موقعیت خودشان سعی می‌کنند، مالکین گیلان ساکن تهران نظرشان به همان منفعت‌های خصوصی است و هزاران بدبختی و مذلت ایجاد کنند، دشمنان داخلی هم مقصودشان فناه همه ما است، وزیر جنگ میل دارد با ملیون و وطن‌پرستان توافق پیدا کند.

ولی با این تفصیل نخواهند گذاشت که این آرزو عملی شود. ما فعلًا در تهران غریب و مقهور و شما و یاران جنگل بین دشمنان از هر طرف محصور با این وصف به وعده اجنبی فریب نخورید چنانکه تا حال نخوردید توکل به خدا و ائمه اطهار و اعتماد به نفس نموده اگر ممکن شد با وزیر جنگ که اگر توافقی شد فقط با او خواهد بود نوعی تصفیه کنید اگر نگذاشتند یا ممکن نشد خود را به خدا سپرده یا حوادث مقاومت و در عین حال در فکر حفظ خویشتن نیز باشید شاید عنایت الهی شامل حال شده طوری شود که زحمات چندین

ساله شما و ما به هدر نرود و بعدها بتوانیم برای مملکت و آزادی قادر به خدمت باشیم در صورت امکان از حال شما و همراهان مسبوقم مرا مطلع نمائید بنده هم اگر ممکن شد از حالات خودمان عرض می‌کنیم از دور شما و رفقا را برادرانه می‌بوسم.^(۱)

ورود قوای دولتی به گیلان

روز دوازدهم صفر سال ۱۳۴۰ هجری قمری قشون دولت فرماندهی سردار سپه به امامزاده هاشم رسید.

انقلابیون رشت که با جنگلیها در حال جنگ بودند نمایندگانی نزد وی فرستاده تسریع ورود قشون را به رشت تقاضا کردند. صبح روز سیزدهم مقدمه الجيش قشون به رشت وارد گردید. سردار سپه نیز با آنان بود. پس از ورود قوای دولتی، جنگلیها رشت را تخلیه و در بیرون شهر سنگربندی نموده مهیای دفاع گردیدند. کلانتر اف که از طرف سفارت روس با سردار سپه آمده بود به تنظیم ارتباط بین قشون دولت و انقلابیون اشتغال داشت. در همان روز جمعی از انقلابیون دیروزی به سردوشی‌های سرهنگی و سرگردی و سایر درجات نظامی مفتخر و برای قتال با قوای جنگل متحدًا با قشون دولتی شروع به کار کردند و جمعی دیگر به انزلی رفته که از آنجا به بادکوبه رهسپار شوند. دولتیها تمام شهر را در تصرف داشتند، جنگلیها در نیم فرسخی

۱- تاریخ انقلاب جنگل، محمدعلی گیلک (خمامی)، ص ۴۹۳

شهر در قریه معروف به احمدگوراب سنگربندی کرده بودند. پیش از اولان قوای دولت همان افراد انقلابی بودند که از رفتن به روسیه صرف نظر و حاضر شده بودند در تحت حمایت سردار سپه جزو قشون دولتی باشند.

سردار سپه در یکی از خانه‌های قونسولگری روس در نزدیکی پل عراق منزل داشت. دو نفر از طرف جنگل به سمت نمایندگی معین شدند که به دیدن ایشان بروند و حامل مکتوبی از طرف میرزا بودند. این دو نفر عبدالحسین شفائی و نویسنده به راهنمائی یکی از صاحب منصبان ارشد قزاقخانه (محمودخان میرپنج) با یک درشکه از میان قشون مهاجم عبور کرده همینکه به صفت دسته پیش از اولان نزدیک شدندباران فحش بود که از طرف آنها به نمایندگان اعطاء می‌شد و اگر همراهی محمودخان میرپنج نبود محققاً هدف گلوله واقع می‌شدند. خلاصه بعد از آمدن نزد سردار سپه و ادای تعارف معموله مکتوب را به مشارالیه تسلیم کردند مفاد مکتوب این بود که: جنگلیها خدمات گرانبهائی در مدت قیام خود به ملت و مملکت ایران نمودند و با هم حاضرند به خدمت خود ادامه دهند.

اول سئوالی که سردار سپه از نمایندگان جنگل نمود همان بود که قبل از ذکر کردیم و جواب مرتبطی به این سئوال داده نشد. به منشی خود دبیر اعظم دستور داد پاسخ مراسله را بنویسد: خلاصه جواب این بود من شخصاً و به نام دولت ایران تصدیق

می‌کنم که تمام عملیات انقلابیون جنگل تا این ساعت به منفعت ایران و ملت ایران و حتی حکومت ایران بود و شما در روزهای تاریک کمکهای شایسته برای نگهداری ایرانیها در مناطق متصرفی خود بعمل آورده و مال و جان آنان را از تعرض بیگانگان محفوظ داشته‌اید و جای داشت که خود را به مرکز رسانیده و زمام حکومت مرکزی را در دست بگیرید ولی چون به این منظور موفق نشدید و فعلًاً زمام کارها به دست من داده شد و من هم همان نهضت مقدس را دنبال می‌کنم لذا لازم است از این تاریخ مقدرات خود را به من تفویض نمائید.

بعد از این نامه در عرض یکی دو روز ملاقاتهای دیگر بوسیله نمایندگان از سردار سپه بعمل آمد و ضمناً مذاکره شد که اگر ملاقات خصوصی واقع شود ممکن است در مذاکره دو نفری اختلافات حل و تصفیه گردد و حتی از سردار سپه دعوت کردند که به بازار جمعه آمده و شخصاً با کوچک‌خان ملاقات و مذاکره نماید ولی این دعوت قبول نشد. در همان اوقات که مذاکره آمدن سردار سپه به بازار جمعه مطرح بود جاسوسها مشغول فعالیت بوده و همانطور که آتش جنگ را بین انقلابیون و جنگلیها روشن کرده بودند آخرین شاهکار خود را نیز به معرض عمل درآوردند و آن ساختن چند کاغذ جعلی به مهر و امضاء کوچک‌خان بود:

«کوچک‌خان به سرdestه‌های خود دستور می‌داد که در فلان روز که سردار سپه به بازار جمعه آمد هر یک با دسته خویشتن در یک

کیلومتری محل ملاقات حاضر و با علامت مخصوص مجتمعاً حمله
کرده حاضرین را دستگیر و یا ترور نمائید.»

یکی از این کاغذها بوسیله یک نفر مجاهد برای سید محمد
تولمی که از سردسته‌های جنگل بود فرستاده می‌شود. مجاهد در بین
راه به وسیله قزاقها دستگیر و بعد از تفتيش از جیب او دستور مذکور
را بیرون آورده و بالاخره آنرا به سردار سپه می‌دهند. بعدها در تهران
سردار سپه در یک مجلس همان کاغذ را با حضور نماینده جنگل به
روشتين در مقابل اعتراض او راجع به اقدام به جنگ به حاضرین
ارائه و همه متعجب شدند ولی نماینده جنگل جعلی بودن کاغذ را
اثبات نمود. نه تنها این کاغذ بلکه کاغذهای جعلی دیگر در اوآخر کار
به خط و امضای میرزا انتشار یافت و هر یک به نوبه خود محل
شگفت بود و در عین حال مهارت و زبردستی جاسوسهای داخلی
حوزه تشکیلات جنگل را تعریف کرده و نتایج ملاطفت و ملایمت
کوچک خان را در کارها ارائه می‌نمود.^(۱)

نقاق و اختلاف بین جنگلیها

روکاچف اتابه نظامی سفارت روسیه در دفعه دوم ورود خود به
رشت به میرزا پیغام داد که دولت ایران حاضر است قوای جنگل را به
۷۰۰ نفر محدود نماید و در عوض گیلان در تحت نفوذ کامل دولت
در آید و اگر جنگلیها نمی‌خواهند به حکومت ایران تکمین نمایند

بهتر است به سمت روسیه رهسپار شوند. روکاچف ضمناً دستور داشت افرادی را که به اطاعت دولت راضی نیستند با خود به روسیه ببرد.

نفاق و اختلاف در این موقع بین میرزا و عمواوغلى زیاد می‌شد زیرا عمواوغلى برطبق عقیده مسلکی خود اظهار می‌کرد انقلاب ایران که می‌خواهد به استظهار حکومت شوروی با حکومت تهران و پشتیبان وی حکومت امپریالیستی انگلستان مقاومت و معارضه و زد و خورد نماید بایستی با مردم کمونیستی نزدیک و تا حد امکان اصول کمونیزم را قبول و عملی کند و کوچکترین موافقت با مردم کونیست آن است که اصل مالکیت اموال غیرمنقول یعنی مالکیت اراضی ملغی گردد و تا این اصل عملی نشود ما نمی‌توانیم از حکومت شوروی اسلحه و لوازم دیگر تقاضا کنیم و با نداشتن اسلحه مغلوب خصم هستیم.

این حرفها بنظر میرزا درست نبود او مردم کمونیستی را در خور حوصله و طاقت مردم ایران نمی‌دانست مخصوصاً از الغای مالکیت که تمام ایران را دشمن و مخالف با انقلاب خواهد نمود و با این اسم مخالفین خواهند توانست توده را برعلیه انقلابیون مسلح نمایند مخصوصاً تا رسیدن به تهران اجرای هیچگونه مرام تند و افراطی را جایز نمی‌شمرد.

در آن موقع در تهران بیشتری از مالکین عمدۀ گیلان تجمع داشتند و آنها با نفوذ و اقتدار محلی خود دائماً مزاحمت جنگلیها را

فرابهم ساخته و مردم را برعلیه آنان تحریک می‌نمودند حتی بعضی از افراد و سردارهای جنگل را نیز با وعده ریاست و یا پول و اخذ مقام و مناصب دولتی از راه بدر برده و آنان را وادار به مخالفت می‌کردند چنانچه انحراف سید جلال چمنی بدست و تحریک آنان بود.

قادصی که نامه سید جلال را برده بود پس از مراجعت اظهار داشت خود دیده است سید با عده سواره به ماسوله رفته بودند کاغذها و پول را به سه سار (مرکز قوای جنگل) بردند دوهزار تومان پول و سه کاغذ که هر سه به عنوان سید جلال نوشته بودند یکی را کربلاشی حسین نوشته بود که بوسیله حضرت آقابصیر دیوان نزد سردار همایون (رئیس کل قزاقخانه) رفته و با او مذاکره و کار را تمام کردم که شما یا با جنگ و یا با ترور میرزا کوچک خان را از بین ببرید و هر مقدار از نفرات و مجاهدین را که توانستید با خود همراه نمائید پس از خاتمه این کار دولت برای شما و همه ماهما امتیازاتی قائل خواهد شد کاغذهای بصیر دیوان و سردار همایون نیز به یک مضمون و خلاصه آن چنین بود که سید و عموم سردارهای را به الطاف دولت امیدوار کرده و خاتمه کار جنگل را از آنها خواسته و تعهد کرده بودند مقام خوبی برای مشارالیه تهیه و بعداً نیز پول و اسلحه برای وی بفرستند. آنهاییکه شاهد واقعیات جنگل بوده‌اند به خوبی می‌دانند که علت حرکت مرحوم میرزا به طرف خلخال و بالاخره عدم موفقیت وی، از لحاظ محفوظ نبودن از طرف سید جلال و بیم حمله مشارالیه بوده که

عملأً نیز به معرض اجرا درآمد اگرچه سید از این عمل خود نتیجه نگرفت و بلافاصله بعد از خاتمه قضایای جنگل او را دستگیر و تیرباران کردند ولی بطوریکه بعداً خواهیم دید خسارات و تلفات بسیاری را سبب گردید و اساس آن به دست مالکین بزرگ که در آن وقت در تهران تجمع داشتند گذاشته شد و از طرفی بطوریکه قبلاً به اختصاریابان شده حاجی احمد کسمائی را با مقداری پول و ۲۰۰ قبضه تفنگ سه تیر از تهران روانه نمودند که در کسماء بوسیله اقوام و بستگان خود تشکیلات داده و با جمعیت جنگل مخالفت ورزد ولی توطنه او کشف و حاجی را در لاهیجان دستگیر و بعداً به رویه روانه کردند.



میرزا کوچک خان (نفر سوم از سمت راست) و چند تن از اعضاء شورای انقلاب و نیز کاژانف فرمانده قوای ارتش سرخ در عکس دیده می‌شوند.

همه این مخالفتها که بعضی از آنها مؤثر و بعضی دیگر بدون تأثیر بود از ناحیه چند مالک عمدہ که شاید تعداد آنها به ده نمی‌رسید طرح ریزی می‌شد ولی اگر می‌خواستند مالکیت اراضی را لغو نمایند یک جمعیت بسیار بزرگ از مالکین بزرگ و کوچک را باید در صف مخالفین جای می‌دادند و این هم دور از منطق به نظر می‌رسید. سه نفر اعضاء دیگر کمیته مشترک موافق با میرزا و مخصوصاً مرحوم انشائی عقیده داشت که الغای مالکیت به هیچ‌وجه مناسب با روحیه ملت ایران نیست و باید در اطراف آن مذاکره شود. مع الوصف اعضاء کمیته پنج نفری هر هفته یک روز در قریه ملاسره تشکیل جلسه داده و مذاکراتی می‌نمودند اما بدون فایده، زیرا هر یک از آنها در باطن سعی می‌کرد به تحکیم نفوذ و تزئید قوا و دستجات خویشتن بپردازد. جاسوسان زبردست نیز در بین آنها مشغول به فعالیت و کوچکترین علائم اختلاف را بزرگ جلوه داده و حتی کاغذهای ساخته و به شکل اسناد مثبته به هر یک از آنها ارائه و یکی را علیه دیگری بر می‌انگیختند و در نتیجه سوء‌ظن به حدنهای خود رسیده بود و کوچکترین تصمیم به مرحله عمل وارد نمی‌گردید فقط مذاکراتی مأیوسانه انجام می‌گرفت.^(۱)

۱- تاریخ انقلاب جنگل، حمدعی گیلک (خمامی)، ص ۴۸۲

مقدمه صلح با قوای دولت

خبر تشکیل جنگل و ورود کوچکخان به فومن در تمام نقاط گیلان انتشار یافت و حمله آنان به ماسوله و شکست و دستگیرشدن قزاقها یکبار دیگر رؤسا را عصیانی نمود و فرمانده قزاق برای اولین دفعه مراسله به مرحوم میرزا نوشتہ که جواب نامه توسط کوچکخان به صورت مختصر به شرح زیر می‌باشد:

حوالحق

در قانون اسلام مدون است کفار وقتی به ممالک اسلامی مسلط شوند مسلمین باید به مدافعه برخیزند ولی دولت انگلیس فریاد می‌کند من اسلام و انصاف نمی‌دانم و باید دول ضعیف را اسیر آز و کشته مقصود مشئوم خود سازم.

در خاتمه درخواست ملاقات کرده بودید، عرض می‌کنم کسانی که دارای شرافت قولی نیستند ملاقات کردن با آنها از قاعده عقل بدر و بیرون است فقط بین ما و شما را باید خداوند حکم فرماید.

کوچک جنگلی^(۱)

اعدام دکتر حشمت

مرحوم نایب صادق خان کوچکپور از افسران گارد جنگل (معلم)
در مورد دکتر حشمت می‌گوید:

دیدم که دکتر حشمت در جلو و مجاهدین پشت سر او به طناب
بسته شده و به طرف رشت می‌برند میرزا علی حبیبی را هم دیدم که
دست‌های او بسته شده است خیلی منظره رقت‌آوری بود. طرفین آنها
قزاقان سواره مراقبت
می‌کردند آنها را پیاده
وارد رشت می‌کنند و
در باغ محتشم
زندانی می‌نمایند من
هم پس از حرکت
آنها از لاهیجان به
رشت آمدم و در بین
راه کسی مزاحم من
نشد به رشت آمدم و
به طرف منزل لیلا
عمه رفتم.



دکتر حشمت جنگلی (چاپ بمبئی هند)

دکتر حشمت را در روز چهارشنبه چهارم اردیبهشت ۱۳۹۸ شمسی دار زدند و جسدش را در چلهخانه به خاک سپردند که بعداً آزادیخواهان رشت مقبره عالی درست می‌کنند و هرساله در روز چهارم اردیبهشت مراسمی بعمل می‌آورند.^(۱)

مخالفین میرزا کوچک خان

یک عده از سردارسته‌های جنگل که در رأس آنها سلطان عبدالحسین خان ثقفى (خواهرزاده کلنل فتحعلی خان ثقفى از جمله صاحب منصبانی بود که در بدرو و رواد بشویکها جزو اداره ژاندارمری گیلان به انقلابیون پیوست و بعداً با کوچک خان به جنگل آمد و به ریاست قوا منصوب شد و بعد از ختم غائله گیلان مجدداً داخل قشون دولتی گردیده و در یکی از جنگلها در ضمن انجام مأموریت خود برای تخته قاپو کردن ایلات به قتل رسید). فرمانده قوای جنگل جای داشت از اوضاع فوق العاده عصبانی و ناراضی شده و چون استقامت مرحوم میرزا در آنان نبود و از ملایمت و بردبازی و صبر و سکونت او به تنگ آمده بودند تصمیم گرفتند مخالفین خود را از میان بردارند. ضمناً در همین اوقات زمزمه می‌شد که عمماً و غلى می‌خواهد کودتا کرده و به معیت خالو قربان، میرزا را از بین برده خود مستقلأً به کمک بشویکها شروع به فعالیت نماید. در عین حال خالو قربان و افراد کرد

۱- نهضت جنگل، نایب صادق خان کوچکپور، ص ۲۸

در خارج با سردار سپه توافق پیدا کرده بودند که جزو قشون دولتی و در تحت حمایت او بسر برند و از رفتن به روسیه صرف نظر نمایند و همچنین احسان‌الله‌خان و یاران انقلابی او راضی شده بودند به روسیه رفته و گیلان را به دولت برگذار کنند. همه اینها در خارج معین و روشن بود، فقط جنگل در این بین دست و پا می‌زد.



احسان‌الله خان

مخالفین داخلی و خارجی، جاسوسان، رفقاء نااهل هریک از طرفی در محو این دسته کوشش می‌کردند. اراده آهنین کوچک‌خان به او قدرت داده بود که در مقابل همه این حوادث استقامت کرده و از راه راست منحرف نشود ولی متأسفانه نمی‌توانست از چنگال یک قضا و قدر حتمی که بعد از هفت سال زحمت و فداکاری او را تعاقب می‌کرد رهائی یابد. بنابراین جمعی از رفقاء جاهمل او آلت اجرای امر قضا و قدر واقع شدند و مصمم گردیدند مخالفین خویشتن را یکباره از میان بردارند یا جان بر سر این کار گذارند و بالاخره نیت خود را به مرحوم میرزا ابراز کردند. مشارالیه به آنان جواب داد اولاً از کجا معلوم است شما می‌دانید نتیجه مطلوب را از عملیاتی که انجام می‌دهید اخذ بکند بعلاوه من نمی‌توانم با کشتن یک عده ایرانی که سالها با من همکاری کرده‌اند به جرم غفلت یا ناامنی موافقت کنم بهتر است شما هم این فکر را از خود دور کنید.

این جواب که کاملاً صحیح و منطقی بود به هیچ‌وجه در آنان مؤثر واقع نشد مجدداً تصمیم گرفتند مرحوم میرزا را گرفته و در یک نقطه توقیف نمایند و پس از آنکه به اجرای نقشه خویشتن موفق گردیدند او را آزاد کرده و در مقابل یک امر واقع شده قرار دهند. این خبر وقتی به میرزا رسید مخصوصاً وقتی دانست خواهرزاده او اسماعیل خان و حسن خان کیش دره‌ای از قدیمترین یاران و بستگان او در این امر مشارکت دارند فوق العاده متأثر و اندوهگین گردید و به قراریکه بعداً

معروف بود مجبور شد با آنان موافقت کند زیرا از طرفی مورد تهدید سید جلال و کسان او واقع شده بود و از طرف دیگر با عمواوغلى و رفقاء هم مسلک وی نمی‌توانست موافقت حاصل کند و خالوقربان و سایر انقلابیون رشت نیز کسانی بودند که در عوض آنهمه خدمات گرانبها که در عرض مدت قیام جنگل از طرف میرزا نسبت به آنان ابراز شده بود با یک عده از روسها ساخته و پرداخته و برعلیه وی کودتا نمودند. بنابراین جز آنکه با آخرین دسته رفقاء که برای او باقیمانده بود بسازد چاره نداشت روی این اصل بالاخره موافقت کرد که مخالفین را دستگیر و رشت را تصرف نمایند.^(۱)

حفظ تمامیت ارضی ایران

عصر روز ۱۷ ذیقعده از طرف کوچکخان در برابر خیانت ارتش روس و طرفداران کمونیستها که در رشت کودتا کرده و شهر در اختیار آنها قرار گرفته بود، ابلاغیه ذیل در بین اهالی منتشر گردید:

هو الحق

«خطاب به برادران مجاهدین - شش سال است هریک از آن برادران عزیزم به کمک یکدیگر زحمت اقامت جنگل و مجاهدت در راه ترقی ایران و ایرانی اختیار کرده و با من در طریق سعادت وطن

۱- تاریخ انقلاب جنگل، محمدعلی گیلک (حمامی)، ص ۴۸۹

همقدم شدید در این مدت صدماتی را که خودتان بهتر می‌دانید تحمل کردیم با قشون امپراطوری روس با قوای استبداد دولت ایران با اردوی انگلیس و با منافقین داخلی جنگ نمودیم انواع مراتتها گرسنگی‌ها دربردیها دیده‌ایم به این امید که روزی موفق بشویم ایران را از وجود خائنین تصفیه کرده قشون بیگانه را خارج نمائیم پایه‌های عدالت را محکم کنیم به همین حال امرار حیات می‌کردیم.

تکلیف ما این است کمونیستها و دولت مستبد ایران را در یک ردیف گذاشته به نام حفظ وطن حفظ‌ایرانیت و محافظ حقوق اجتماعی از همه دفاع کنیم یقین دارم که خدا یار و مددکار ما خواهد بود.

زنده باد جمهوری ایران
مرده باد انگلیس و خائنین
پست باد منافقین.

کوچک جنگلی^(۱)

نامه میرزا کوچک خان در ارتباط با کمونیستهای رشت

هوالحق

در اول کار امورات را فلجه نمودند به این کار اکتفاء نکرده به تمام ادارات دخالت کردند و به هر دایره بنای حکومت گذاشتند به شورای

۱- تاریخ انقلاب جنگل، محمدعلی گیلک (خمامی)، ص ۳۲۵

انقلاب فرمان غیرقانونی دادند به اموال مردم تعرض کردند و زیر بار هیچ نظم و قاعده نرفتند تمام حواس حکومت جمهوری را که باید صرف تهیه پول و قشون می‌شد صرف دسائیس و بی‌تریتی خودش کردند قلم‌های تند انقلاب را با این حرکات خود سست کردند همه مواعظ و نصایح ما را پشت‌با زدند در حالتیکه به منجیل و طارم و دیلمان قشون فرستاده و درجا مشغول جنگ بودیم آنها در رشت و از لی به تهیه مفسدہ مشغول شده بی‌اطلاع عده را که حالا اسم او را کمک به میدان جنگ گذاشتند وارد کردند یا همان عده به ماما تاختند من دیدم در رشت بمانم باید با آنها جنگ کنم آنها را طمع ریاست و غارت نمی‌گذارد حقیقت را درک کنند....

به تعاقب ما آمده در حوالی فومن به عده از مجاهدین بی‌خبر از همه‌جا حمله کردند چنانچه در از لی نیز همین حرکت را کردند چند نفر را کشتند و جمعی را اسیر کردند... بعضی‌ها را نیز توقيف کردند... اداره ارزاق را غارت نمودند دامنه عملیات خود را وسعت داده به فومن و صومعه‌سرا آمدند که اعضاء حکومت (مذهبی) جنگل را دستگیر کنند... مطمئن باشید که حرفهای صحیح ما ولو بعد از مردن هم باشد به تمام دنیا خواهد رسید مردم مظالم شما را خواهند فهمید در آن هنگام افکار عامه همان افکاری که نیکلا را از تخت برانداخت دنیکن و کولچاک را محظوظ و ثوق‌الدوله و یارانش را از بین برد انگلیس و متفقینش را بعد از فتح دچار یأس و پریشانی نمود همان

افکار شما را که حق کشی می کنید به کیفر ناسپاسی و بدعملی خواهد رسانید... رفقای شما اگر آدم کشی و غارت را مسلک اسم گذاشته اند. کونیستی یا حمایت رنجبر را به این قبیل عملیات می دانند سپس صدها سال است که شاهسونها (قبیله ای در خلخال) باین قبیل عملیات اشتغال دارند در این صورت آنها اولین کمونیست دنیا خواهند بود. رفقای شما دو سه نفر شخص جاهل را با چند نفر از خودشان ضمیمه کرده و اسم آنرا کمیته انقلاب گذاشته و آن بدربختیها را در ضمن اکثریت آلت مغلوب اراده خود نمودند تا خودسری هایشان را تحکیم نمایند.

کسی که در امور ما مداخله کند ما او را مثل انگلیس، نیکلا و درباریان مرتاجع ایران متعدی می دانیم من آلت دست قوی تر از شما نشدم چه رسد به شماها به شرافت زیست کرده ایم به شرافت راه انقلاب را پیموده ایم با همین عقیده می میریم.

گمان کردید من مایلم با شما کار کنم که می نویسید با رفقای خود مشورت کرده شما را می پذیریم یقین بدانید ممکن نیست بتوانیم با شما کار کنیم زیرا عقائد و عملیات شما از زهر قاتل مهلك تر است با آن وجود اکثری که کردید و به ما نسبت حمایت به انگلیسها و دولت مستبد ایران را دادید محال است به شما اعتماد و اطمینان حاصل کنیم ما می مانیم و منتظر جریان حوادث می شویم تا حق و حقیقت آشکار شود.^(۱).

۱- تاریخ انقلاب جنگل، محمدعلی گیلک (خمامی)، ص ۲۴۵

قسمتی از نامه میرزا کوچک خان در رابطه با اشخاص بی تعهد و فاسد

هو الحق

بعضی اشخاص فاسد که به هر سازی می‌رسانند گاهی نوکر روس گاهی نوکرانگلیس زمانی کارکن آلمان روزی مستبد و هنگامی مشروطه طلب و برای تحصیل فایده شخصی به هر لباس ملبس شده موحد این نحو خرابکاریها می‌شوند حال آزادی طلب شده‌اند و بنده را دزد و خیانت کار و ضد انقلاب معرفی می‌کنند. اگر امثال اینها آزادی-طلب و انقلابی هستند بکشند کشته شوند خراب و غارت کنند تا همه بینیم عملیاتشان چه مقدار ضرر تولید خواهد کرد احساسات مسلمین و ایرانیها را که بالنتیجه مستلزم نفرت عموم مسلمین از بلشویکها است صریحاً تحریک نمودند برای نطقهای علنى برضد مذهب و اسلام مردم را شورانیدند همه ما را از سیر انقلابی بازداشتند انقلاب مقدس را کشتنند در اول کار و اول قدم این منظره هولناک و اینهمه نفرت بیحد و حصر ایجاد شد که اصلاحش را مگر یک دست غیبی بکنند. با عملیات خود انگلیسها را به قدری تقویت کردند که صدهزار قشون و هزار عراده توب آنان را اینهمه تقویت نمی‌کرد که عملیات حضرات نمود. شما انگلیسیها را بهتر می‌شناسید که چگونه از این موقع استفاده کرده بلکه دستشان در میان آنها قویاً کار می‌کند. خیلی

عجیب است با اینهمه خرابکاریها متبه نشدند هنوز جمیع ابواب را بر روی بنده و همراهانم مسدود کردند رویه انگلیسها و ثوق الدوله و نیکلا را بیرحمانه به نام آزادی پیش گرفته‌اند...

به این جهت ساكت و بی طرف مانده‌ام تا ضمیماً به همه بفهمانم که به احدی از دشمنان دست مودت دراز نخواهم کرد... اگر از آنها هم مأیوس شویم البته در آنصورت هریک به تکلیف ملی و وجودانی خود عمل خواهیم کرد^(۱).

کوچک جنگلی



میرزا کوچک خان تصمیم گرفت خود به لنکران رفته اوضاع و احوال را از نزدیک مورد بررسی قرار دهد. این عکس، میرزا را قبل از عزیمت به لنکران در اوایل رمضان ۱۲۹۹ شمسی (اوایل رمضان ۱۳۳۸ قمری) نشان می‌دهد.

نفاق رشیدالممالک خلخالی با میرزا کوچک خان

رشیدالممالک خلخالی برادر امیر عشاير خلخالی از رؤسای ایل شاهسون در دفعه سوم اتحاد خود با جنگل باز هم راه نفاق را پیمود که اتحاد سوم را در ماسوله با میرزا منعقد نمود در نتیجه احساس ضعف قوای جنگل و یقین به اینکه دولت آنها را راحت نگذاشته و حتماً از بین خواهد برد و مخصوصاً برای آنکه از وقت استفاده کرده و خدمتی برای دولت انجام دهد و آتیه خود را تأمین کند به کمک سردار مقتدر طالش موضوع اتحاد را کان لم یکن پنداشت و حاضر شد قوای خود را برابر با قوای دولتی برای جنگ با جنگل به گیلان اعزام دارد این خبر مرحوم میرزا را بقدرتی عصبانی نمود که با آنهمه بردبازی و متنانت نامه خشونت‌آمیزی به مشارالیه نوشت و اینک مطالبی چند از نامه در اینجا آورده می‌شود:

هوالحق

آقای رشیدالممالک مسلم است که پایه احساسات شما تصورات شما عملیات شما مبني بر شهوترانی جاهطلبی ضعیف‌کشی و دشمن- پروری است در اینصورت هیچ وقت ایراد ما منطق ما ادله ما آتش حرص و آز و لهیب تنعم و التذاذ شما را منطقی نخواهد ساخت محقق است کسیکه در محیط تفکراتش فقط فتنه و فساد و خودستائی

و غارت و شرات و چپاول و یغما است و مناظر دیگر را فاقد است نمی‌تواند قضایای اجتماعی مسائل نوعی و مصالح مملکتی را به دیده دقت و اهمیت بنگرد کسیکه آمالش برخرابی خانه و ویران کردن کاشانه ضعفاء و زیردستان است ممکن نیست به تبلیغات عدالت شعارانه متمایل شده یا به اظهار یک جمعیت آزادیخواه وقوعی گذارد ولی برای تنبیه خاطر شما و اجرای تکالیف خود باز در حدود نصیحت سط्रی چند مینگارم.

آقای رشیدالممالک گوش فرادار پنجه غفلت را بیرون آر دنیا انقلاباتی را سیر می‌کند که صدای انفجار هولناک آن در اکناف عالم پیچیده و اگر پرده‌های ضخیم دوباره جهالت شعار شما بگذارد صدای مهیب آن وجودت را مرتعش می‌سازد چشم بازکن و از پرده جهل بیرون خزان افق عالم را شاهده و تغییرات زمانه را معاینه نما سوانحی که در مملکت بلا دیده ما روی داده و سلطه اقتداری که دشمنان به این آب و خاک تحمیل نموده‌اند به دیده عبرت ملاحظه نما اگر امروز نجنبی فردا درقید سلاسل اسارت و ادبامقید و مصلوب و راه چاره‌ات مسدود خواهد شد از آه دل مظلومان بپرهیز از مكافات دهر بر حذر باش نتیجه سیاست و اثر اعمال شما و امثال شما است که دشمنان خارجی را بر ما چیره خائنین داخلی را به ما خیره ساخته و بالاخره قهر و غضب الهی فنای شما و ما را با قلم تقدیر خواهد نوشت.

آقای رشیدالممالک اگر باورت هست که چنگال اجل حتی در

بستر راحت و خلوت مناعت نیز قادر است شیرازه هستی را گستته و ارکان حیات را شکسته و ناچیز سازد خوب است این حقیقت غیرقابل انکار را که دیر یا زود وقوع می‌یابد امروز دریابی در اینصورت لختی بیاندیش و برگذشته مراجعه نما، بنده یک نفر گمنام و بی‌یار و مددکار بودم در راه مجاهدت به وطن و خدمت به ملت در اندک زمانی تاریخ افتخارآمیزی برای خود تهیه نمودم ولی تاریخ شما مملو از ملعنت و دشنام و شناعت و بدناهی است همواره نام شما و لفظ شاهسون مترادف با لغات دزد غارتگر چپاول‌چی و راهزن است.

آقای رشیدالممالک برای جبران مظالم ماضیه برای ترمیم خرابی‌های گذشته برای رضای خدا به خود پرداز پای مردانگی بر رکاب همت محکم ساز برای العین مشاهده نمودم هریک از مؤتلفین ما که نسبت به جمعیت راه خیانت پیش گرفتند روزگار و گردش لیل و نهار چنان با پنجه انتقام اندام آنان را فشرد که جز راه آخرت یا گوشه عزلت و ندامت طریقی نسپردن شاید در نهاد شما خازن تقدیر و دایعی سپرده و بقای، شما را برای تلافی مسابق لازم شمرده است پس شما هم با عزم و جزم از این موهبت عظمی استفاده نموده با قلبی پاک و نیتی تابناک دعوت یک جمعیت آزادیخواه را اجابت نمائید ایران در اثر خیانت کرسی پرستان راه فنا را طی می‌کند ایرانیان از کثرت و شدت فشار طرد و نفی و طریق نیستی می‌سپارند اگر امرا و رؤسای کنونی چاره نیاندیشند فردا عمارت آنان مبدل به اسارت و ریاست منتهی به تابعیت می‌شود.

بنده به حول قوه الهی مستغنى از هرگونه کمک و معاوضت بوده
 هیچ چيز بر عزم آهنین و عقیده متین و استوارم رخنه نمی‌کند لکن
 چون منافع مملکت مدنظر و مصالح جمعیت درگذر سیلاپ محو و
 فنا است یقین است اگر رجال و عناصر با صداقت پیش آیند نتیجه
 عملیات چندماهه آنان بر خدمات چندین ساله سبقت می‌جويد سلامتی
 نفس هیچ وقت آثاری از بعض و کینه یا حس انتقام درباره مخالفین
 جاهلم در بنده باقی نمی‌گذارد همه وقت حاضرم در صورت صدق و
 صفا آغوش برادرانه را برای پذیرایی آنان بازنمایم شما را دعوت
 می‌کنم با تغییر عقیده با حسن نیت با مقصود وطن پرستی و شرافت
 دوستی به طرفم گرائید و پیشانی خود را برای بوسه‌های تشکرآمیزم
 حاضر سازید خدای را در این مدعایم گواه می‌گیرم^(۱).

کوچک جنگلی

آخرین نامه میرزا کوچک خان (امتحان دوستان بی‌وفا در موقع سخت)

آخرین کاغذی که از میرزا کوچک خان جنگلی به دست آمده و در
 آنجا از دوستان و رفقا شکایت و مردم را مذمت می‌کند ولی مع الوصف
 امیدوار به خداوند متعال استظهار می‌جويد، عیناً در زیر آورده می‌شود:

۱- تاریخ انقلاب جنگل، محمدعلی گیلک (خمامی)، ص ۴۸۷

هوالحق

لیله شنبه ۵ عقرب ۱۳۰۰

آقای میرآقا دام اقباله العالی

دوست عزیزم در این موقع که پاره از دوستان ما امتحان بی‌وفایی
خود را داده محترمانه و آشکار تسلیم دشمن شده و مقاصد آنان
همراهی می‌نمایند مراسله شما را زیارت کرده فوق العاده مسرور و
خوشحال گردیدم آری آقای من دوستان را در موقع سخت باید
امتحان نمود من از این مسئله مسرورم که رفقای همراه به هیچ وجه
لغزشی در افکار آنها راه نیافته و با کمال قوت قلب مصمم دفاع و
福德کاری هستند عجالتًا با رویه‌ای که دشمنان ما پیش گرفته‌اند و شما
به خوبی مسبوق هستید شاید به طور موقت یا دائم توانستند موفقیت
حاصل نمایند ولی اتکای بند و همراهان به خداوند دادگری است که
در بسیاری از این اتفاقات ما را در پرتو توجهات خود محافظت کرده
است به جز از خداوند به هیچکس مستظر نبوده و امیدوارم که
توجهات کامله‌اش شامل حال و یار و معین ما باشد. افسوس می‌خورم
که مردم ایران پس از محوما خواهند فهمید ما که بودیم چه می‌خواستیم
و چه کردیم معروف است النعمه اذا فقدت عرفت.

مردم همه متظرند روزگار را ببینند که از جمعیت ما اثری به میان
نباشد پس از آنکه نتایج تluxی از سوء افکار و انتظار خود جنگ با

اردوی دیدند آنوقت دو دست ندامت به سر کوفته قدر و هویت ما را می‌فهمند بلی آقای من امروز دشمنان، ما را دزد و غارتگر خطاب می‌کنند درصورتیکه هیچ قدمی جز در راه آسایش مردم حفاظت مال و جان و ناموس آنها برنداشتیم. ما هرگونه اتهاماتی را که به ما نسبت می‌دهند می‌شنویم و حکمیت را به خداوند قادر و حاکم علی‌الاطلاق واگذار می‌کنیم عجالتاً تحت تقدیرات الهی هستیم تا ببینیم کار، به کجا منتهی خواهد گردید در خاتمه سلامتی و دوام شما را از خداوند مسئلت داشته ادعیه خالصانه خود را تقدیم می‌دارد^(۱).

کوچک جنگلی

آخرین دیدار با همسر

جنگلیها در برابر قوای دولت تاب مقاومت نیاوردند و در دهکده کلم محاصره شدند و به صورت گروه و نفر تسلیم قوای دولت شده، اسلحه را تحويل دادند و آزاد شدند.

به طوری که بعد از چند روز جز تعداد کمی که همراه میرزا بودند هیچ نیرویی در برابر قوای دولتی عرض اندام نمی‌کرد. روز ۱۵ نوامبر ۱۹۲۱ برابر با ۱۳ آبان ۱۳۰۰ روزنامه تایمز لندن خبری به شرح ذیل منتشر ساخت که از سفارت ایران کسب کرده بود: رشت و ازلی که از طرف میرزا کوچک خان اشغال شده بود پس گرفته

۱- تاریخ انقلاب جنگل، محمدعلی گیلک (خماسی)، ص ۵۰۴

شد. خالوقربان و خالومراد که از همدستان کوچک‌خان بودند با پیروان خود تسلیم نیروهای شاه شده مورد عفو قرار گرفتند. خود کوچک‌خان که بسیاری از سرداران و همراهانش کشته شده‌اند به کوهستانها فرار کرده و یک صد اسیر و بسیاری غنایم جنگی از آن جمله چند توب مسلسل به جای گذارده و اکنون سربازان شاه به دنبال او هستند.

میرزا وقتی خطر را نزدیک دید برای آخرین بار به دیدار همسرش رفت. جریان آخرین دیدار میرزا و همسرش را از ابراهیم فخرائی از قول یکی از نزدیکان میرزا نقل کرده می‌نویسد:

اما آخرین دیدار میرزا از همسرش بود. و هنگام وداع از همسرش چنین گفت:

او ضاعمان از همه جهات مغشوش و نامعلوم است؛ خطر از هرسو احاطه‌مان نموده و در معرض طوفان حوادث قرار گرفته‌ایم. جزئیات آینده به قدر کفايت مبهم و تاریک به نظر می‌رسد و امکان هست که باز تاریکتر شود و تو گناهی نداری جز این که همسر من هستی و سزاوار نیست بی‌سرپرست و بلا تکلیف بمانی و زندگیت سیاه و تباه شود یا خدای نکرده در معرض خطر قرار بگیرد... طلاق حلال همه این مشکلات است و تو بعد از طلاق به حکم شرع و عرف مجاز خواهی بود شالوده نوینی را برای زندگی آیندهات ببریزی.

همسرش گفت:

من این پیشنهاد را نمی‌پذیرم زیرا مایل نیستم به پیمان‌شکنی و

بی‌وفایی متهم شوم... من اگر این پیشنهاد را بپذیرم مردم به من چه خواهند گفت؟ آیا نمی‌گویند هنگام خوشی و اقبال روزگار با شوهرش انباز بود اما زمان بروز مصیبت ناسازگار است؟ نه، نه، تسلیم به چنین امری به من گوارا نیست. من زن بی‌حقوقی نیستم و تو را هنوز روی پله شهرت و افتخار می‌بینم... من که به مراتب فرزانگیت آگاهیم از آنچه بر من گذشته است تأسی ندارم و به آنچه به من وارد خواهد شد راضیم زیرا به خدای عادل رثوف توکل دارم...

تو اگر زنده بمانی خدای بزرگ را سپاسگزار خواهم بود از این که به کالبدم روح تازه دمیده است و اگر از پای درآیی که طلاق خدایی خودبه‌خود جاری شده است.

با این همه محال است که به پیوند دیگری درآیم و شخص دیگری را به همسری برگزینم و مطمئن خواهی بود که عهد خود را تا لب گور ادامه خواهم داد. این بگفت و های‌های گریست و اشک از دیدگانش جاری شد. میرزا از این حالت همسرش سخت منقلب و متأثر گردید و از او پوزش طلبید و به استمالتش پرداخت و شخصیت و نجابت‌ش را ستود و گفت... چون همسرت دzd نبود لاجرم از مال دنیا چیزی نیاندوخت خیلی چیزها در حقّم گفته‌اند اما تو که از همسرت حتی برای روزگار نامعلوم و ابهام‌آمیز آیندهات کوچکترین ذخیره‌ای در اختیار نداری بهتر از هر کس دیگر می‌توانی درباره‌ام قضاوت کنی... تنها چیزی که از دارایی دنیا در اختیار دارم یک ساعت

طلاست که یادگار هدیه انور پاشاست. من اینک آن را به تو می بخشم
که هر وقت زنگش به صدا درآمد به خاطرات گذشته رجوع کنسی و
همسر آزرده و حسرت بر دل مانده را به یاد آوری. این بگفت و با
چشمانی اشک آلود از همسرش خدا حافظی نمود.

همسر میرزا پس از مرگ او پیمان خود را از یاد نبرد و تا پایان
عمر مجرد زندگی کرد.^(۱)

داستان جدا کردن سر از بدن شهید میرزا کوچک خان

در تقریرات (بیانات و اقرارات) کرم کُرد مطالب به شرح زیر آمده
است:

امروز صبح به عادت معمولی مکاریهای (کرایه دهنده‌گان اسب و
قاطر و...) دهات به گیلان می‌رفتند بواسطه باد سخت و کولاک، من
رفتم که آنها را از راه برگردانم خارج گیلوان قهوه‌خانه ایست قهوه‌چی
مرا گفت امشب در خواب دیدم میرزا کوچک خان آمد به این قهوه‌خانه
به من گفت وزیر جنگ مرا احضار نموده ولی تا دو سه نفر سید عقب
من نفرستند نمی‌روم حالا چنان گمان می‌کنم که امروز میرزا کوچک-
خان به گیلوان بباید بعد از این حرف از قهوه‌خانه گذشته سرگدوک
رسیدم دیدم توی برف شخصی افتاده و حرکت می‌کند نزدیک رفتم
دیدم میرزا کوچک خان است از شدت سرما و طوفان میان برف افتاده

موی سر و زلفش به کلی یخ بسته هرچه سوال کردم قادر به جواب نشده گفتم می‌توانید چیزی بخورید با سر اشاره کرد بلی چند دانه سنجد به دهانش گذاشتم نمی‌توانست بوجود قدری هم مالش دادم شاید حال بباید نشد حرکت دادم دو سه قدمی برداشت افتاد دیدم حالت نزع (جان کندن) است رو به قبله اش کردم آمدم گیلوان به اهالی خبر دادم چند نفر همراهی کرده جنازه را بقریه خانقاہ که یک میدانی گیلوان است و در دامنه همان گدوک واقع است در توی بقعه گذاشتمن خودم آمدم به خوانین و رشیدالممالک اطلاع دهم.



رضا اسکستانی به دستور
سalar شجاع سر میرزا را از
بدن جدا ساخت. جسد
بدون سر در میان زاری و
شیون زنان روسستانی در
گورستان دهکده به خاک
سپرده شد.

تا اینجا تقریرات کرم گُرد بود. بلی بعد از آمدن از گیلوان خبر فوت آن مرحوم به گیلان می‌رسد چند نفر قزاق با کسان سردار مقتدر از طالش به طرف خلخال حرکت می‌کنند وقتی به خانقه می‌رسند که اهالی جمع شده مذاکره می‌کردند جنازه را جنب بقعه خانقه دفن نمایند فوراً از دفن مانع شدند شبانه فتح‌اله‌خان آدم سردار مقتدر طالش و سرخان نام خلخالی اسکستانی بی‌خبر از همراهان خود و اهالی سر آن شهید راه وطن را با یک طرز فجیعی از بدنه جدا ساختند اهالی مطلع می‌شوند اجتماع کردند، سر را بگیرند ممکن نشد توی کیسه گذاشتند بردن از قرار تقریر کسانی که در آنجا بودند گویا هنگام بریدن سر نفس هنوز تمام نشده بود و خون به قسمی جاری گردید که قبر پر از خون شد فی الواقع از این رقم جای آن دارد که قلم بعض مرکب با خون ترقیم کند به قول شیخ سعدی علیه الرحمه:

نمی‌دانم حدیث نامه چون است

همی‌دانم که عنوانش به خون است.

بعد از آنکه سر را بریدند و به نیزه زدند و در بسیاری از محال فومن گردانیدند بالاخره در روز ۱۵ برج قوس آن را به رشت آوردند که به تهران ببرند.

از هر جا زمزمه شنیده می‌شود مردم با یکدیگر برای دیدن سری از تن جدا شده و می‌خواهند آن را وارد شهر نمایند همهمه می‌کنند عده‌دیگر در گوش و کنار ایستاده این منظره رقت‌آور را نظاره و در

زیر لب سخنی می‌گویند صاحب سر که همین جمعیت روزی بسرش گل می‌ریختند و امروز انتظار تماشای آن را دارند مرحوم کوچک جنگلی است کسی که قسمت اکثر زندگی خود را برای حفظ آزادی و چدمت به هموطنان به زحمت و مشقت گذرانیده و متتحمل انواع صدمات گردید.

تنها به امید انعام و جایزه و فرونشاندن آتش حرص و طمع سر را از قفا با تمام زنخ(چانه) و یک قسمت لب زیرین از تن که هنوز کاملاً قبض روح نشده بود جدا ساختند و چندی روی چوب گذاشتند و به مردم تماشاداند و بالاخره تسلیم صاحب منصبان خود نموده و جایزه گرفتند و اینک امروز می‌خواهند آن را وارد شهر نمایند و نمونه‌ای از مدنیت و نجابت و مزایای اخلاقی ما را به معرض تماشا درآورند.

بعد از آنکه سر را به رشت آورده و عکس برداری کردند خالوقربان که در این موقع با لباس گردی خود درجه سرهنگی را به دوش زده و بر اسبی کوه پیکر سوار بود حامل آن گردید و به معیت گردها و سایر افراد انقلابی (آنها که وارد خدمت دولت شده بودند.) سر را به تهران حمل نمود و پس از چند روز آن را در قبرستان جنب چهار راه حسن‌آباد به خاک سپردند و بالاخره به کمک یکی از رفقای کوچک‌خان (شیخ احمد سیگاری) سالها بعد سر را از تهران و تن را از خلخال آورده و در بقعه معروف به سلیمانداراب رشت به یکدیگر ملحق نمودند.

در نهایت احسان‌الله خان به اصرار روسها به طرف بادکوبه رهسپار شد. و سرتیپ خالوقربان در اندرقاش واقع در زنجان از محاصره افراد با کمک سمیقتو در یک تیراندازی کشته شد واقعه قتل خالو، موقعیکه این عده با قوای سمیقتو به سختی جنگ می‌کردند خالو از منزل خود به قصد سرکشی به یکی از سنگرها خارج می‌شد، در عبور از مقابل یک خرابه که نزدیک منزل او بود از پشت خرابه شلیک می‌کنند خالو فوراً مقتول و چند نفر از همراهان وی نیز کشته و زخمی می‌گردند واقعه قتل خالوقربان (سرتیپ ظفر) معروف به قسمت سالار ظفر (لقبی بود که از طرف سردار سپه به خالوقربان داده شده بود) تأثیر عمیقی در روحیه نفرات کرده با جنگ و گریز عقب‌نشینی اختیار می‌کنند و از مهلکه خارج و به طرف میاندوآب رهسپار می‌گردند و نعش خالو نیز به دست افراد سمیقتو می‌افتد و از همان وقت شایع می‌شود که اسکورت کریم‌خان گُرد اینکار را کرده‌اند و در استنطاقها و بازجوئی‌هائی که بعداً در تیپ سوار به عمل می‌آمد این‌مسئله به تحریک کریم‌خان گُرد تأیید می‌شود و کریم‌خان و برادرش خالومراد بزرگ در میدان مشق تهران تیرباران و بقیه سران افراد و سردارهای عده‌ای به محبس می‌روند و عده دیگر با دادن ضامن مستخلص می‌گردند.

قبل‌اگفه بودیم مرحوم عمواوغلى در حبس و در جلسه کسماء قرار شده بود کوچک‌خان وی را محاکمه نماید ولی پس از سوا شدن از معین‌الرعايا به قراریکه همان روزها معروف بود تفنگدارهای طالش

(اتباع معینالرعايا) به امر اين شخص مرحوم حيدرخان را به قتل رساني دند و البته اين امر بدون دستور سران سپاه دولتی نمی توانست انجام پذيرد چنانچه پس از رسيدن به نعش نيمه نفس کوچکخان سر بریدن او نيز بدون دستور مقامات دولتی انجام نگرفت دلایلی که ممکن است قتل عمماوغلى را به دست حسن خان اثبات کند همان تقریب زایدالوصف مشارالیه در دستگاه دولت و مخصوصاً در پیشگاه سردار سپه است. به قراریکه همه می دانند انقلابیون یکی بعد از دیگری به اقسام بھانهها از بین رفتند. حتی سید جلال با آن همه خدمت که در برطرف کردن قواي کوچکخان انجام داده و بعداً به تهران رفته خيلي زود در اثر پارهای دسائس از آنجا مراجعت نمود و مجدداً به جنگل رفت و به سرعت علم طغيان برافراشت و با قراهاي جنگهاي سخت کرد تا آنکه به طرف طالش دولاب روانه شد و گرفتار تزویر سردار مقتدر و به دست وي دستگير و بالاخره تحويل قواي دولتی گردید قراهاي مشارالیه وعدهای از رفقای او را در قرق کارگزار تیرباران کردند بنابراین تقریب حسن خان معینالرعايا و تمام صفحات فومن و گسکر و نواحی ماسوله را به او واگذار کردن بدون انجام يك فکر سطحي هم تعجب می کرد وقتی می دید اين شخص در کارهای خود به سرلشکر آيرم که در آن وقت فرماننفرمای مطلق شمال به شمار می رفت آنقدرها اهمیت نداده و فقط متکی به سردار سپه می باشد و شاید پیش خود فکر می کرد در مقابل چه امری توانسته است آنهمه قدرت و نفوذ تهیه کند.



سر بریده میرزا کوچک خان

شخصی به نام سرلشکر زاهد یکی از نفرات انقلابی را که ابراهیم خان نام داشت و از اهل فومن داخل در سپاه دولتی شده بود و با درجه ستوان دومی خدمت می‌کرد غیرمستقیم تحریک و مشارالیه به دسائی که خود از آن اطلاعات نداشت به جنگل رفت و با کمکهایی از حیث پول و اسلحه که نمی‌دانست از کجا و چطور پدید آمده عده‌ای در اطراف خود جمع نمود و این خبر به تهران رسید و حسن خان معین‌الرعايا از آنجا مأمور شد آتش فتنه را که می‌رفت در قلمرو مأموریت او روشن شود خاموش نماید و به همین نیت به

فومن رفت و پس از یکی دو دفعه زد و خورد در یکی از خانه‌های دهاتی شبانه به دست ابراهیم‌خان (که او را از میان جنگلها در مقابل نور چراغ مشاهده می‌نمود) هدف گلوله و مقتول گردید. بعد از مدتی ابراهیم‌خان اعدام شد.^(۱)

سونوشت سر میرزا کوچک‌خان

میرزا تصمیم گرفت به خلخال رفته با کمک عظمت خانم فولادلو همشیره امیر عشاير شاطرانلو خود را نجات دهد. میرزا و گائوک در راه فرار گرفتار برف و طوفان و سرمای سخت در گردنه گیلوان از پای درآمدند.

سردار شجاع برادر امیر مقتدر طالش به محض اطلاع و به همراه چندتن از سواران به سوی میرزا شتافت به رضا اسکستانی یکی از افراد خود دستور داد سر میرزا را از بدن جدا سازد. جسد بدون سر در میان زاری و شیون زنان روستائی در گورستان دهکده به خاک سپرده شد. و سر پرشور سردار جنگل توسط سالار شجاع به رشت حمل گردید و به فرماندهان نظامی تحويل شد. آنان نیز سر بریده را کنار سربازخانه مدت چند روز به معرض تماشای اهالی قرار دادند.

حالوقربان سر بریده میرزا را برداشته و برای خوش خدمتی به سردار سپه تقدیم کرد. رضاخان که از عمل زشت خالوقربان ناراضی به نظر می‌رسید دستور داد سر بریده را در گورستان حسن‌آباد دفن نمایند.

۱- تاریخ انقلاب جنگل، محمدعلی گیلک (خمامی)، ص ۵۰۸



نهضت جنگل خاموش شد، اما خاطره فداکاریها و جانبازیهای مجاهدان جنگل به ویژه رهبر و پیشوای نهضت جنگل هرگز فراموش نمی‌شود. عکس، کارت پستالی را نشان می‌دهد که در سال ۱۳۴۲ قمری دو سال پس از خاموش شدن نهضت جنگل چاپ و منتشر شده است. سر بریده میرزا در گوش راست کارت پستال چاپ شده است.

پس از چندی کاس آقا حسام که از دوستان صمیمی و یاران قدیمی میرزا بود مخفیانه سر را از گورکن گرفته به رشت برد و در محلی موسوم به سلیمانداراب مدفون کرد.

پس از کناره‌گیری رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ ارادتمندان میرزا جسد او را از خانقه به رشت منتقل کرده در جوار سر او به خاک سپرdenد. بعد از انقلاب اسلامی بنای یادبودی در مزار او ساخته شد و هر سال آزادیخواهان گیلان روز یازدهم آذر ماه که مصادف با سالروز درگذشت سردار جنگل است در مزار وی حضور یافته شاخه‌های گل نشارش می‌کنند.

آرامگاه میرزا کوچک خان

آرامگاه روحانی مبارز میرزا کوچک خان جنگلی در سلیمانداراب نیز یکی دیگر از اماکن زیارتی- سیاحتی شهر رشت است. نام سلیمانداراب که برگرفته از نام عارفی به نام سلمان دارابی خفته در این مکان است، آرامگاه نامداران دیگری از رشت و گیلان است که میرزا حسین خان کسمائی و دائی نمایشی از آن جمله است.

سلیمانداراب که حدود دو کیلومتر طول دارد، در سال ۱۲۹۵ هـ ق به دستور ضیاءالملک که از جانب کامران میرزا نایب‌السلطنه، حاکم رشت بود ایجاد شد و بعدها، در اطراف آن بیمارستان رازی آسایشگاه معلولین و سالمدان و اخیراً کمریندی شهید بهشتی در جوار آن ایجاد شده است.

در پایان گفتنی است که:

هر یک از محلات شهر رشت، تاریخچه‌ای جالب و شنیدنی و بنایی و آرامگاهی دیدنی دارند که در حوصله این مقاله نمی‌گنجد. به عنوان مثال، محله چله‌خانه صرف نظر از تاریخچه آن، آرامگاه همزم میرزا کوچک جنگلی یعنی دکتر حشمت یا حشمت‌الاطباء در مسجد این محله قرار دارد که دریغ بود در این مقاله یادی از این بزرگ‌مرد به میان نیامده باشد و نامش را زینت‌بخش حسن‌ختام این مقاله نکرده باشیم.^(۱)

حضور مجاهدین در ارتفاعات سیاهکل

مرحوم فخرائی می‌نویسد:

پس از آنکه هیئت دولت انقلابی در نوزدهم ماه رمضان ۱۳۳۸ هـ معرفی گردید صادق کوچکپور متصدی قورخانه و مهمات جنگلی‌ها معرفی شد.

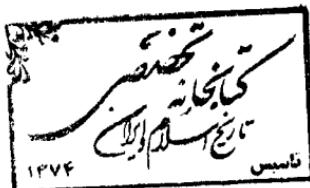
با برافروخته شدن آتش جنگ جهانی دوم بار دیگر ایران میدان تاخت و تاز قوای بیگانه گردید و در هر گوشه مداخله احزاب و سازمان‌هایی که نمی‌توانستند و با توجه به نیازهای جامعه ایرانی حرکت‌های سالمی را دنبال نمایند و کارهای اجتماعی و حزبی به هرج و مرج کشانیده شد بار دیگر یاران قدیم میرزا و علاقمندان به

آرمان‌های نهضت جنگل دور هم جمع گشته و به تأسیس حزب جنگل پرداختند که شادروان صادق کوچکپور از جمله آنان بود.^(۱) مرحوم نایب صادق‌خان کوچکپور از افسران گارد جنگل (معلم) می‌فرماید:

روز پنجم عده‌ای از مجاهدین به طرف کاکوه و ارتفاعات کوه‌های سیاهکل رهسپار و بقیه به طرف دامنه کوه‌های رانکوه به حرکت درآمدیم به املش رسیدیم.^(۲)

۱- نهضت جنگل، صادق کوچکپور، ص ۱۱

۲- نهضت جنگل، صادق کوچکپور، ص ۱۸



۱۳۷۴

تأسیس

فصل سوم

اسناد تاریخی

نامه‌های ثبت شده میرزا کوچک خان جنگلی

این اسناد از کتاب نهضت جنگل و قیام جنگل (نوشته مرحوم اسماعیل جنگلی) نشان دهنده این است که سازمان اداری و نظامی جنگل برپایه صحیح بنیاد شده بود و او در مراقبت - از مهمانان

ناخوانده - بالشویکان

قفقازی و ارتش سرخ

دقت فراوان به کار برده

است به امید اینکه این

اسناد راهگشای نظرات

صحیحی در آینده

دریارة جنبش جنگل

باشد.



سند اول: (رفت و آمد نکردن با بالشویکها)

نخستین سند که با «هوالحق» آغاز می‌گردد خطاب به مرحوم صادق کوچکی فرمانده گروهان مرگ در فومن است که در عمارت معروف فومن حکمرانی می‌کرد.

هوالحق

۱۲۹۹/۱۲/۹

آقای صادق کوچکی

چنانچه در کاغذ یک ساعت قبل به شما نوشته ام بازهم تذکار می‌نمایم به هیچوجه افراد شما حق ندارند با بالشویک‌ها رفت و آمد داشته باشند و ابدأ هیچ کس حق ندارد چه با اسلحه و چه بدون اسلحه از آب پسیخان به این طرف بباید در صورت تخلف برای شما اسباب مسئولیت خواهد بود. فعلاً یک طغرا پاکت را توسط یکنفر فوراً به کسما بفرستید خود او را در تحت نظر نگاهدارید تا حکم ثانوی مواظب باشید. تا مدتی که در آنجا است با کسی حرف نزند.
کوچک جنگلی

سند دوم: (جلوگیری از تجاوز بلشویکها)

با این که سند دوم که شماره ۴۱۶ دفتر رهبری جنگل را دارد

مقدم برنامه نخستین است ولی در مجموعه باقی مانده بعد از سند اول بدست صادق خان رسیده است.

هوالحق

برج حوت (اسفند ۱۲۹۹) ۹

نمره ۴۱۶

آقای صادق خان کوچکی دام اقباله

از این تاریخ به بعد بالشویک‌ها حق ندارند از آب پسیخان به اینجا بیایند البته پس از اعلام به ایشان اگر تجاوز کردند جلوگیری کنید و به هیچوجه با ایشان نه خودتان و نه افراد نباید معاشرت بکنند. به شما حکم می‌کنم آقای سید هادی خان را برای مدرسه روانه دارید. کاظم خان نام که در دسته درویش علیخان است چون منسوب خالوقربان است همه وقت نزد خودتان نگهداری کرده کاملاً مراقب احوال او باشید تا راپورت به جائی نداده و چنانکه معروف است تبلیغی نماید. یکی از افراد شما همه وقت سر برهنه می‌گردد، نزد بعضی گفته که فلانی (یعنی بندۀ را) خواهم کشت، سرآ تحقیق نمائید که راپورت مزبور صادق است یا خیر و ممکن است چنین فکری در کله او پیدا شود یا خیز، کاملاً مراقب او باشید. اوراق جوف را فوراً سوزانیده، دیگر این قبیل مراسلات را برای بندۀ ننوشته و اگر بخواهید ارسال دارید سوا فرستاده و اسم دهنده راپورت را در کاغذ ذکر نکرده

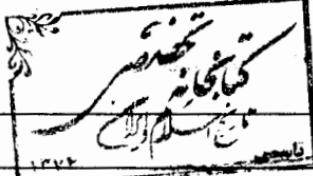
و به دیگری هم نگوئید. سلام بنده را خدمت نویسنده آن تبلیغ
فرمائید.

کوچک جنگلی



نمونه امضاء میرزا کوچک خان

میرزا کوچک خان روی امضاء خود که کوچک جنگلی بود سه
خط افقی می‌کشید و این علامت محو بود و خود را محو شده
می‌پنداشت.



(مواظب جاسوس باشید)

هوالحق

۱۳ برج حوت (اسفند)

نمره ۴۴۱

آقای صادق خان کوچکی دام اقباله

در نتیجه مراوده درویش علیخان با بالشویکها یکنفر از دسته آقا میرزا نعمت‌الله که آذربایجانی بوده به شهر رفته و معلوم نیست جاسوس بوده یا واقع امر چیز دیگری است، به شما حکم می‌کنم هر ساعت این کاغذ به شما رسید فوراً درویش علیخان را از فرونت خواسته به فومن بفرستید یک هفته در آنجا باشید - از قراری که اطلاع می‌دهند نفرات دستجات شما روس‌ها را مهمان کرده و روس‌ها هم از ایشان تقاضا می‌کنند که خوک برای ایشان شکار کنند و بدین وسیله راه و چاه و جاده و کمینگاه‌ها را یادگرفته و برای روز احتیاط نقشه بر می‌دارند و آقا میرزا نعمت‌الله هم از این رفتار نفرات شما و عدم ترتیب فرونت شکایت دارند باید نفرات خودتان را هم سفارش اکید بکنید که شهری‌ها را نگذارند به این طرف آب بیایند و اگر نمی‌توانید حکم را مجری دارید اطلاع بدھید تا مسئولیت به آقا میرزا نعمت‌الله واگذار شود. کاغذ بالشویکها هم که به درویش علیخان نوشته‌اند جواب لازم ندارد و باید حتماً باب مکاتبه مسدود شود.

کوچک جنگلی

سند چهارم: (خارج کردن بالشویکها)

حوالحق

۱۴ حوت

نمره ۴۴۷

آقای صادق خان کوچکی دام اقباله

دو نفر از بالشویکها که دو روز قبل کاغذ برای درویش علیخان آورده بودند با کمال احترام از حدود متصرفه خودتان خارج نموده،
ضمناً خاطرنشان کنید که چون از طرف مرکز جمعیت مکاتبه افراد
قدغن شده جواب مراسله که برای درویش علیخان آورده بودید
موکول به اجازه مرکز است، در صورت تصویب جواب برای شما
فرستاده خواهد شد.

کوچک جنگلی

سند پنجم: (آزاد کردن قاصد)

ایضاً چون قوای مخالفین در ضمن مکتوب ارسالی شب گذشته
درویش علیخان تقاضای آزادی دو نفر قاصد خودشان را نموده‌اند، لازم
است دو نفر قاصد فوق الذکر را با کمال احترام از حدود متصرفه اجازه
مرخصی داده و تا زمانی که نزد شما هستند فوق العاده پذیرائی نمائید.
کوچک جنگلی

سند ششم: (پیشرفت در امور مدرسه)

۱۶ حوت

نموده محو شده

هو الحق

آقای صادق خان کوچکی دام اقباله
 یک قبضه شمشیر رسید و انتظار دارم همه وقت پیشرفت امور
 مدرسه و توسعه آن را همه قسم کمک و مساعدت بنمایید.
 از انتظامات پست‌های شما مشعوف و خوشوقت هستم.
 مقصود از فرستادن درویش علیخان به فومن آن بود که نخواستم
 باب مکاتبه او با حضرات باز شده مبادا در عقيدة خودش لغزشی پیدا
 نماید، بنابراین در همان محل چند روزی او را نگاه بدارید تا ثانیاً
 تکلیف او را معین کنم. کاغذ جوف را به ایشان برسانید.

کوچک جنگلی

بازنویسی اسناد محو شده و فرسوده**سند هفتم: (مطلوبه اعانه)**

سیزدهم ربیع الاول ۳۹

آقای صادق خان کوچکی دام اقباله
 از قراری که کدخدا موسی نوشته که یک نفر سیاه پیرانی را بسته

به اوست از صومعه سرا مأمور آمده و اعانه مطالبه می‌کند، شما بنویسید
به آنها که در حدود سپرده به شما اعانه مطالبه نکند و اگر هم فرضاً
در آن حدود که شما عهده‌دار سرپرستی آنجا هستید مطالبة اعانه شود
برای مجاهدین جمعی شما خواهد بود.

کوچک جنگلی

سند هشتم: (صورت اسامی مجاهدین)

۲۹ ربیع الثاني

آقای صادق خان کوچکی دام اقباله العالی
برای پاره مذاکرات راجع به صورت اسامی نفرات مجاهدین لازم
است به کسماء تشریف آورده و مراجعت نماید.

کوچک جنگلی

سند نهم: (تهیه شال و تهیه لباس)

۱۲ جمادی الاولی

نمره ۱۷۴

حوالحق

آقای صادق خان کوچکی دام اقباله العالی
راپورت مورخه یازده جمادی الاولی رسیده اخبار مندرجة آن را
مطلع شدم. برای ترتیب ملبوس نفرات خودتان در این روزها به

کسماء و یا کما تشریف آورده تا حضوراً قرار لازم داده شود یا شال
تهیه و لباس دوخته شود یا قیمت آن به شما داده شده خودتان تهیه
نمائید.

کوچک جنگلی

سند دهم: (احترام به صادق خان کوچکی)

برج دلو ۱۲۹۹ - دوستانه ۲۲

آقای صادق خان کوچکی دام اقباله العالی

福德ایت گردم

مراسله جنابعالی واصل، گرچه جواب مشروحه سابقه بنده بود با
اینحال نخواستم تجدید ارادتی نکرده باشم که شاید خیال کنید که بنده
مثل سایرین دارای شغل و مقامی شده و یا کسی مکاتبه نمی‌کنم، به
هر حال عذر جنابعالی در مقابل مراسله رسمی که شاید بیش از بیست
یوم است با تصدیق خود شما موجه نمی‌باشد فقط نخواستید فوری
جواب دهید ولی ابدأ ارادت سابقه بنده و سایرین که به شخص شما
داریم تغییر ناپذیر خواهد بود.

راجع به آقای....خان و آقای عباسخان مراسله جنابعالی را سند
قرار داده و نظریه شما را شرط می‌دانیم، در این خصوص به حضرت
آقای میرزا روحی فداه، مذاکره و عرض خواهم کرد زیاده عرضی
ندارم.

سید حبیب‌اله مدنی

سند یازدهم: (در تعقیب راپورت)

برج حمل ۳۰۰^۹

حضرت آقای آقامیرزا محمد علی خان دام اقباله العالی در تعقیب راپورت یوم گذشته نرگستان و..... سه نفر از دسته گذشته امروز لازم گردید عرضه بدارم در ساعت چهار از دسته گذشته امروز آقای آقسید محمد و آقای صادق خان کوچکی اظهار نمودند که ما خیال هنده خاله را داریم، بنده عرض کردم باید شما مرکز را نرگستان نمائید، اظهار نمودند مرکز هنده خاله است، بنده ساکت شدم بعد از اینکه حرکت آقایان فوق الذکر را کارکنان اداره ما شنیدند اظهار کردند که ما در اینجا نمی مانیم جهت اینکه... ما حاضر برای کار اداری نیست در هر صورت دفاتر و اوراق اداره را در سیاه درویشان آوردهیم فعلاً سیاه درویشان هستم اگر آقای آقا سید محمد و آقای صادق خان حرکت نمی کردند اینطور نمی شد هر چند دو دسته مجاهدین دسته حسن فومنی و نوروز کسمائی (یا کمائی) توقف در سیاه درویشان دارند اما اظهار این دو دسته محترمانه بر این است که ما دعوا نخواهیم کرد با مخالفین. زیاده امر امر مبارک.

امضاء خوانا نبوده است

سند دوازدهم: (قرار ملاقات)

هو الحق

۱۳۰۰ برج ثور ۵

آقای صادق خان کوچکی نایب اول دام اقباله
 مراسله شما حاکی خبر ورود آقایان رسید، لزوماً اشعار می‌دارد
 آقایان باید به کسماء مرکز تشکیلات نظام تشریف برده تا قرار ملاقات
 معزی الیهم داده شود.

کوچک جنگلی

سند سیزدهم: (شرحی در خصوص دسته مجاهدین)

دهم ربیع الاول ۳۹

شماره ۳

هو الحق

آقای صادق خان کوچکی دام اقباله العالی
 سابقًا شرحی در خصوص دسته مجاهدین کاسی و داداشی به شما
 نوشته شد که مشارالیهم را در جزء دستجات خود محسوب و منظور
 دارید. اکنون نظریه شکایت کاسی و داداشی هر کدام مایلند در خدمت
 شما انجام وظایف خود را عهده‌دار شوند و جنابعالی هم ایشان را به
 عضویت دستجات خود انتخاب می‌نماید نزد خودتان پذیرفته و جیره

عقب افتاده ایشان را کارسازی دارید و بقیه را به کسماء روانه دارید که در اداره کمیسیون جنگ و جزء دستجات آن اداره منظور و محسوب شوند.

کوچک جنگلی

سند چهاردهم: (ارسال تفنگ و فشنگ)

مراسله مورخه دهم شهر جاری رسید البته راپورت وقایع را مرتبأ ارسال دارید به آقای معین الرعایا هم نوشته شد تفنگ و فشنگ را ارسال دارند.

کوچک جنگلی

سند پازدهم: (روانه کردن حصیر)

۱۳۰۰/۲/۸

آقای نایب اول صادق خان

فعلاً پنجاه و دو تخته حصیر حاضر توسط مکاری روانه داشته، هشت تخته دیگر بعد تهیه شده روانه خواهد شد آنچه حصیر یا فرش دیگری از اهالی گرفته اید مسترد داشته قبض رسید دریافت بدارید. امضاء عبدالحسین ثقفی

سند شانزدهم: (فسنگ دادن به مأمورین)

تشکیلات نظام

مورخه ۴ برج اسد ۱۳۰۰

نمره ضمیمه

نایب اول صادق خان

نظر به اینکه مقداری فشنگ در انزلی نزد آقای حاجی محمدخان اریانی از مال اداره موجود بوده لذا در این موقع لازم ندانسته از مخزن برای این عده مأمورین فشنگ داده شود شرحی به آقای حاجی خان نوشته شده با یک قبض رسید به ایشان بدھید و برای هریک یکصد تیر فشنگ منظور داشت دریافت کنید....

فاسقه روانه شد — امضاء عبدالحسین ثقفی

سند هفدهم: (تفنگ کفایت می کند)

عده مشهدی علی اصغر را حتماً خواسته، تعیین نفرات ایشان را نموده و بعدها نیز به ایشان تفنگ ندهید زیرا هر مقداری که فعلاً دارند کفایت می کند.

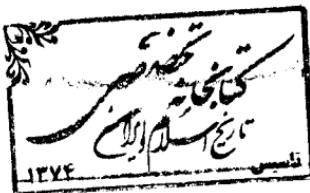
هفده قواره شال ارسال شد، به نفراتی که نسبتاً بر هنرمند بدھید، انشاء الله برای سایرین نیز قریب تهیه خواهد گشت.

کوچک جنگلی

سند هیجدهم: (کرايه اسبها را بپردازید)

کرايه اسب را که شالها بار شده است بپردازید و سه قران هم به
حامل میرزا حسن دهيد که خرج خود نماید.

کوچک جنگلی



منابع

- ۱- گیلک، محمدعلی: تاریخ انقلاب جنگل، رشت، نشر گیلکان، سال ۱۳۷۱، چاپ حیدری.
- ۲- اصلاح عربانی، ابراهیم: کتاب گبلان، تهران، انتشارات گروه پژوهشگران ایران، ۱۳۷۴ و ۱۳۸۰، چاپ اول (در سه جلد).
- ۳- کاظمی، اردشیر: دیلمان در گذرگاه تاریخ، تهران، انتشارات فرادید، ۱۳۷۹، چاپ اول.
- ۴- وحدتی، ناصر: دیلمان، تهران، نشر دیگر، ۱۳۸۲، چاپ اول.
- ۵- فخرائی، ابراهیم: کتاب سردار جنگل، تهران، ۱۳۴۶.
- ۶- جكتاجی، م.پ: گیلان نامه.
- ۷- تحقیق میدانی نویسنده.
- ۸- مرحوم غلامرضا خان کریم زاده زیارتگاهی (ازیاران میرزا کوچک خان).
- ۹- سیروس محمدزاده، مدیر دبیرستان شبانه‌روزی امام خمینی(ره). (نقل و قول از پیران و بزرگان در لاهیجان).

- ۱۰- مرحوم بانو حسین پور (شاهد عینی در روستای چالشم).
- ۱۱- خانم معصومه ایلچی (نقل و قول از پیران و بزرگان در خرارود).
- ۱۲- طاهری، علی: راهنمایی گیلان، تهران، انتشارات تهران، سال ۱۳۷۵، چاپ اول.
- ۱۳- کوچکپور، نایب صادق خان: نهضت جنگل، رشت، نشر گیلکان، سال ۱۳۶۹، چاپ اول.
- ۱۴- جنگلی، اسماعیل: قیام جنگل.
- ۱۵- رواسانی، پروفسور دکتر شاپور: نهضت میرزا کوچک جنگلی، تهران، نشر شمع، سال ۱۳۶۸، چاپ دوم.

